



مژده اش نیندازید
این جنگل سترگش
ریشه اش در خاک است

به خاطره تمامی جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم
که در قتل عام تابستان ۱۳۶۷ به دست جلادان
جمهوری اسلامی، اعدام شدند!

رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی و کمپین "نه به اعدام"

... در سالگرد قتل عام فجیع زندانیان سیاسی توسط رژیم جمهوری اسلامی که در سایه سکوت و فریبکاری امپریالیستهای حامی این رژیم و نهادهای "حقوق بشری" آنها عملی شد، کمپینهای جاری مخالفت با اعدام اگر می خواهند که براستی خدمتی به برافزاندن همیشگی چوبه های دار و شکنجه و نجات جان زندانیان سیاسی در ایران کنند، باید علاوه بر پیوند دادن مبارزه برای برانداختن اعدام به مبارزه برای سرنگونی رژیم و نظام سرمایه داری حاکم بر کشور ما با شعارهای اصلاح طلبانه و حقوق بشری قدرتهای امپریالیستی که عاملان اصلی و حامیان رژیم بر پا کننده دار و شکنجه در ایران هستند مرزبندی کنند و نه اینکه به دنباله روی از آنها پرداخته و نهایتاً با هر نیتی، به زائده کمپینهای فریبکارانه آنها بدل گردند. ... صفحه ۲

روایت دهشتناک یک فرار!

(گفتگو با یک پناهنده و روایت او از سفر به اروپا و خیزشهای مردمی آبان ۱۳۹۸ و ۱۴۰۱ در شهر شیراز)

... در ایران بودم که اعتراضات سال ۱۴۰۱ شروع شد. همچنان منم درونم آتش نوید بود. یک داغ کم بود یعنی آتش نوید؛ داغ دختر ایران هم اضافه شد روش. جوری به خیابان رفتم که انگار خون مارو می کشید این بار! مادرم ناخوش بود گفت "صدای بچه های مردم میاد". این جمله که میگم عین جمله مادرمه! می گفت شما مردمید برید شرمسار آینده نباشید. هیچوقت دیدگاه جنگجویانه ی مادرمو به عنوان یک زن خانه دار روستایی درک نکرده بودم. دقیقاً همین اتفاق افتاد. یه جورایی بعد از کم شدن خواهر بزرگم مریم در سال ۸۸ و پیدا شدن جسدش بعد از چند وقت مادرم به یه شوک خیلی بزرگ رفت و مدام دنبال انتقام از این حکومت کثیف بود.... صفحه ۴

در صفحات دیگر

- تأیید حکم اعدام شریفه محمدی، تلاش حکومت برای سرکوب مبارزات توده ها ۹
- معرفی یک کتاب: خاطرات رفیق مادر صفحات ۱۰ و ۱۷
- ۴۶ سال سرکوب و مبارزه ۱۶
- جنگ دوازده روزه ۱۸
- گزارش یک آکسیون ۲۰
- کمکهای مالی به سازمان ۲۰

رشد آگاهی و سازمانیابی

ستمدیدگان، شرط پیروزی

بر ارتجاع حاکم

... در دهه های اخیر، رشد آزادیخواهی و گرایش سوسیالیسم انقلابی و برابریخواهی زنان و مردها در جهان، همزمان با رشد جریانهای بنیادگرا و دست ساز امپریالیستها پیش رفته است. در ایران، با هر خیزش انقلابی (به عنوان مثال پس از هر موج آگاهی، ۸۸، ۹۶، ۹۸، ۱۴۰۱) واکنش ارتجاعی رژیم و تلاشهای تحمیق کننده گروههای اپورتونیست در قالب گفتمانهای ارتجاعی، شدت یافت. این پدیده یعنی "افزایش ارتجاع همزمان با رشد آگاهی ستمدیدگان" با استفاده از نظریات مارکسیستی کاملاً قابل توضیح است صفحه ۱۱

گفتگو با رفیق فریبرز سنجری

درباره قیام و تکوین

تشکیلات چریکهای فدایی خلق

ایران (۳۳)

مهمترین خصوصیت یک مبارزه ایدئولوژیک پرولتری این است که این مبارزه حول وظایف مبارزاتی زنده که در مقابل آن سازمان قرار داده، به پیش برده شود. در جنگالی که رفقای منشعب راه انداخته بودند همه تلاش این بود که القاء کنند که "روح بیژن جزنی در مصاحبه زنده شده است" و به این ترتیب طرفداران مصاحبه را جزئیست جا بزنند. در حالیکه آنها می توانستند برنامه سازمان به شرایط متحول جامعه را به عنوان محور اصلی مبارزه ایدئولوژیک قرار دهند صفحه ۱۲

رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی و کمپین "نه به اعدام"



یازیدن به زندان و شکنجه و اعدام‌های فله‌ای در سطح جامعه، انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ را سرکوب کرده و حتی برای مدت کوتاهی بر اریکه قدرت باقی بماند. البته این امر در شرایطی برای رژیم دست نشانده امپریالیستها امکان پذیر شد که سازمانهای سیاسی آن دوره و در راس آنها سازمان چریکهای فدایی خلق دچار رفرمیسم بوده و خواست تداوم انقلاب توده‌ها را نداشت و سازمان مجاهدین نیز سرنوشت خود را با جناحی از رژیم گره زده و هرگز خواست تغییر نظام اقتصادی-اجتماعی حاکم را نداشت.

سرکوب خونین و قهرآمیز جنبشهای توده‌ای و قتل عام زندانیان سیاسی و مخالفین در دهه خونین ۶۰ سرکوب و دستگیری هزاران تن از جوانان مبارز در جریان جنبشهای توده‌ای سالهای ۸۸، ۹۶، ۹۸ و ۱۴۰۱ و ترور و اعدام صد ها تن از دستگیر شدگان این خیزشها تنها برگهای معدود و ننگینی از سوابق جمهوری اسلامی در انکاء به زندان و شکنجه و اعدام را نشان می‌دهند. در واقعیت امر، این رژیم سالهاست که با این اعدامها و کشتارها مقام خود را در صدر لیست حکومت‌های دیکتاتوری‌ای که قهرمانان اعدام و شکنجه هستند حفظ کرده و در افکار عمومی مردم آزادیخواه و با وجدان جهان به یک رژیم قاتل و منفور معروف گشته که از اعدام نوجوانان و زنان نیز ابایی ندارد.

تجربه ۴۶ سال حکومت جمهوری اسلامی به مثابه رژیم نماینده سرمایه داران جهانی و ایادی داخلی شان نشان داده که گام اول

در حالی که سیاست زندان و شکنجه و اعدام مخالفین یکی از ارکان اصلی حفظ حکومت ننگین جمهوری اسلامی ست تعداد اعدام‌های سیاسی در گزارشات منتشر شده مکتوم گذاشته شده است. تنها اشاره شده که "دست‌کم ۱۰ نفر" به جرم ارتباط با "گروه‌های اپوزیسیون" اعدام شده‌اند که ۹ تن از آنان کرد و یک نفر هم از کشورهای همسایه ربوده شده و در ایران اعدام شده است. در این گزارشات تنها به دو مورد اعدام از میان دستگیر شدگان جنبش توده‌ای سال ۱۴۰۱ اشاره شده که به هیچ وجه با گزارشات شاهدین عینی در مورد تعداد اعدام‌های معترضین بدنیاال سرکوب وحشیانه این برآمد توده‌ای خونین و بزرگ همخوانی ندارد و در فضای حاکمیت سانسور و دیکتاتوری کسی از تعداد واقعی آنها آگاه نیست. (۱)

واقعیت این است که زندان و شکنجه و اعدام سلاح اصلی سرمایه داران وابسته حاکم بر جامعه ما و رژیم محافظ آنان یعنی جمهوری اسلامی برای بقای مناسبات ضد خلقی موجود بوده است. یک نگاه تاریخی نشان می‌دهد که در حقیقت نطفه این رژیم با سرکوب و دستگیری و شکنجه و اعدام و کشتار جوانان انقلابی و مبارز و احزاب و سازمانهای مخالف، در جهت تامین منافع امپریالیستها در کشور ما شکل گرفته است. همه می‌دانند که این حکومت هیچ‌گاه نمی‌توانست بدون کشتار و قتل عام‌های وحشیانه و به بند کشیدن هزاران تن از مبارزین و توده‌های آگاه و خلقهای تحت ستم و سرکوب سیستماتیک سازمانهای سیاسی و مخالفین و دست

در آستانه سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷، رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی با تعرضی جدید به زندانیان سیاسی احکام سنگین حبس و اعدام تعداد دیگری از مخالفین در بند را صادر کرده است. هم اکنون لیستی شامل ۸۵ زندانی سیاسی در سپاه‌چالهای حکومت در انتظار اجرای حکم اعدام به سر می‌برند.

مطابق برخی گزارشات منتشره که بر تعداد و چگونگی اعدام‌های اعلام شده در سال ۲۰۲۴ توسط جمهوری اسلامی متمرکز بوده‌اند، در سال گذشته میلادی، بیدادگاه‌های جمهوری اسلامی حداقل ۹۷۵ تن از مخالفان حکومت و قربانیان فجایع اجتماعی را به اتهامات مختلف از اتهامات امنیتی و سیاسی گرفته تا قاچاق مواد مخدر و تجاوز جنسی و ... اعدام کرده‌اند. گرچه این ارقام به هیچ رو نمایانگر واقعیت و تعداد اعدام‌های حکومت نیست، اما همین رقم نسبت به سال قبل از آن ۱۷ درصد افزایش نشان می‌دهد. این اعدامها در شرایطی صورت گرفته‌اند که مقامات حکومت اخبار تنها کمتر از ۹۵ مورد اعدامها یعنی چیزی کمتر از ده درصد آن را علنی و رسماً اعلام کرده‌اند. در میان اعدام شدگان حداقل یک کودک، ۸۰ شهروند افغانستان و ۳۱ زن وجود دارد که بیشترین تعداد زنان اعدام شده در طول ۱۷ سال گذشته می‌باشد.

توده‌های آگاه و سازمانهای مردمی و مبارز باید شناخت خود از این گونه نهادها و قدرتهای بین الملل و سیاستهای فریبکارانه آنها را بالا ببرند. آنها علاوه بر تداوم و تشدید مبارزات خود برای تحقق هدف سرنگونی رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی در جریان یک انقلاب اجتماعی توده ای و قهرآمیز، باید به طور وقفه ناپذیر صدای زندانیان سیاسی و محکومین به اعدام در افکار عمومی داخل و خارج کشور بوده و چه در داخل و چه در خارج کشور با اعتراض و مبارزه علیه اعدامهای جمهوری اسلامی و افشای ماهیت این حکومت دژخیم و حامیان بین المللی اش حمایت افکار عمومی آزادیخواه بین المللی برای اعمال فشار به ماشین سرکوب و اعدام دیکتاتوری امپریالیستی حاکم بر کشور ما را هر چه بیشتر جلب کنند.

در سالگرد قتل عام فجیع زندانیان سیاسی توسط رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی که در سایه سکوت و فریبکاری امپریالیستهای حامی این رژیم و نهادهای "حقوق بشری" آنها عملی شد، کمپینهای جاری مخالفت با اعدام اگر می خواهند که براستی خدمتی به برافتادن همیشگی چوبه های دار و شکنجه و نجات جان زندانیان سیاسی در ایران کنند، باید علاوه بر پیوند دادن مبارزه برای برانداختن اعدام به مبارزه برای سرنگونی رژیم و نظام سرمایه داری حاکم بر کشور ما با شعارهای اصلاح طلبانه و حقوق بشری قدرتهای امپریالیستی که عاملان اصلی و حامیان رژیم بر پا کننده دار و شکنجه در ایران هستند مرزبندی کنند و نه اینکه به دنباله روی از آنها پرداخته و نهایتاً با هر نیتی، به زائده کمپینهای فریبکارانه آنها بدل گردند. به قول مارکس برای از بین بردن مجازات اعدام باید "عمیقاً خواهان دگرگونی سیستمی" بود که اعدام را ضروری می سازد.

زیرنویس:

(۱) منبع: "گزارش سالانه اعدام در ایران" فوریه ۲۰۲۵، ارائه شده توسط "سازمان حقوق بشر ایران"، که دفتر آن در اسلو، پایتخت نروژ است و سازمان فرانسوی "همبستگی علیه مجازات اعدام"

وحشیانه و روزمره زندانیان سیاسی مبین آن می باشد.

واقعیت این است که شعار "نه به اعدام" که از طرف بزرگترین دستگاه های تبلیغاتی سرمایه داران و نیروها و احزاب متعلق به آنان و همچنین نیروهای رفرمیست و

کمپین "نه به اعدام" در واقعیت امر و در آشکارترین شکل خود جنبشهای عادلانه و قهرآمیز توده های به جان آمده که علیه اعدامهای حکومت برخاسته و شعار سرنگونی انقلابی قهرآمیز و به طور مشخص شعارهایی نظیر "می کشم، می کشم هر آنکه خواهرم گشت (برادرم گشت)" و "وای به روزی که مسلح شویم" و "مرگ بر جمهوری اسلامی" و ... را سرمی دهند هدف قرار داده است. نگاه این کمپینها به طبقات استثمارگر بالا برای درخواست حداکثر، کاهش اعدام و بالا بردن هزینه آن توسط سرمایه داران و جمهوری اسلامی ست و نه یافتن و از بین بردن ریشه مجازات اعدام در جهان کنونی که با نابودی نظام استثمارگرانه سرمایه داران از طریق یک انقلاب قهری توده ای امکانپذیر می گردد.

اصلاح طلب در جنبش مردمی بطور سیستماتیک در افکار عمومی توده های به جان آمده و به پا خاسته جامعه ما و جوانان مبارز و روشنفکران تزریق می شود، عوامل اصلی بوجود آورنده چوبه های دار و تخت شکنجه، و حامیان اعدام را که همانا سیستم سرمایه داری حاکم و ضرورت حفظ آن از طرف استثمارگران است را نشانه نگرفته است.

کمپین "نه به اعدام" در واقعیت امر و در آشکارترین شکل خود جنبشهای عادلانه و قهرآمیز توده های به جان آمده که علیه اعدامهای حکومت و دشمنانشان برخاسته و شعار سرنگونی انقلابی و انقلاب قهرآمیز و به طور مشخص شعارهایی نظیر "می کشم، می کشم هر آنکه خواهرم گشت (برادرم گشت)" و "وای به روزی که مسلح شویم" و "مرگ بر جمهوری اسلامی" و ... را سرمی دهند هدف قرار داده است. نگاه این کمپینها به طبقات استثمارگر بالا برای درخواست حداکثر، کاهش اعدام و بالا بردن هزینه آن توسط سرمایه داران و دیکتاتورهای امپریالیستی نظیر جمهوری اسلامی ست و نه یافتن و از بین بردن ریشه مجازات اعدام در جهان کنونی که با نابودی نظام استثمارگرانه سرمایه داران از طریق یک انقلاب قهری توده ای امکانپذیر می گردد.

و تعیین کننده برای تضمین برافتادن شکنجه و اعدام در ایران سرنگونی این حکومت دژخیم در یک انقلاب دمکراتیک و مردمی ست و نه اتکاء به کمپینهای تبلیغاتی و اصلاح طلبانه ای که توسط دهها دولت امپریالیستی و یا نهادهای به اصطلاح حقوق بشر آنان زیر شعارهای پرطمطراق ولی بی اثر و دهان پر کن "نه به اعدام" و نه به "خشونت" و "قهر" سازمان یافته اند و با بودجه های همین دولتها و قدرتهای امپریالیستی علیه ستمدیدگان مشغول به کارند؛ کمپینهایی که اهداف حداکثری اعلام شده آنان نظیر تهیه کنندگان گزارشی که به برخی از آمار آن در فوق اشاره شد به طور مثال "بالا بردن هزینه اعدام برای جمهوری اسلامی" و نه برانداختن عامل اعدام یعنی نظام و مناسبات استثمارگرانه ای که اعدام زندانیان سیاسی و توده های ناراضی را ایجاب می کند، میباشد.

شعار لغو اعدام اینگونه نهادها و قدرتها بدون اینکه عامل ضروری کننده اعدام یعنی نظام سرمایه داری و دیکتاتوری امپریالیستی حافظ آن در ایران را هدف گرفته باشد، اساساً به ابزارهای در دست استثمارگران فریبکار و نیروهای رفرمیست و اصلاح طلب برای بازداشتن توده ها از مبارزه انقلابی و قهرآمیز بدل گشته و انرژی مبارزاتی و خواست برحق توده ها برای نابودی چوبه های دار و جوخه های اعدام حکومت و نجات جان زندانیان سیاسی را در محاق سیاستهای طبقات استثمارکننده و نهادهای باصطلاح حقوق بشری و فریبکار آنها حبس می کند. تا آنجا هم که به نتایج عملی و تاثیرات این گونه کمپینهای نهادها و قدرتهای بین المللی بر اعمال و سیاستهای دژخیمان جمهوری اسلامی باز میگردد همگان شاهدند که این گونه کمپینها تاکنون تاثیری بر توقف روند و سیاست تثبیت شده اعدام و شکنجه جمهوری اسلامی نداشته اند. واقعیتی که حتی آمار دست و پاشکسته این نهادها در مورد تعداد اعدامهای سالانه در ایران و سرکوب

روایت دهشتناک یک فرار!

(گفتگو با یک پناهنده و روایت او از سفر به اروپا و خیزشهای مردمی)

آبان ۱۳۹۸ و ۱۴۰۱ در شهر شیراز



پاسخ: آبان ۹۸ من در شهری که توش بزرگ شدم یعنی در زادگاهم شیراز بودم. ولی قبل از آبان ۹۸ باید به رویدادهای دی ۹۶ و ۹۷ اشاره کنم که به سری اتفاقات تو ایران افتاد. اتفاقات رخ داده در شهرهای بزرگ مثل شیراز، اصفهان، تهران را که اکثراً همه با خیریم ولی قسمت پررنگ وقایع این چند سال اخیر آبان ۹۸ و همین طور ۱۴۰۱ هستش. در واقع در این سالها اتفاقات بزرگی تو ایران مخصوصاً شیراز افتاد. بله من تو شیراز بودم و چیزهایی رو تجربه کردم و دیدم که هیچوقت همیشه فراموش کنی و حتی در مورد خیلی از اون اتفاقها همیشه حتی صحبت کنی ولی ما نیتمون اینکه به خبری به گوش یه هموطنان برسونیم که حرفائی که ما به زبون فارسی میگی رو متوجه بشن و بدونند داستان ایران چیه و داستان کسای که تو این برهه اتفاق هائی برایشون افتاد رو بفهمند و به عنوان تجربه استفاده کنند.

بله! در مورد آبان ۹۸ که حالا همه فکر میکنن همه چی از گرون شدن بنزین و اینا سرچشمه گرفت، نه واسه ما این جور نبود. آبان ۹۸ یه خیزش خیلی بزرگ بود تو ایران مخصوصاً تو شیراز، شهری که من توش زندگی کردم، چیزهایی دیدیم، اتفاق هائی افتاد، کسای رو از دست دادیم، عزیزایی مثل نوید افکاری و امید برزگر و کسای رو که واقعا حفشون نبود این جور سرشون بیاد و حتی میشه بگی چیزایی از مامورها و لباس شخصی ها دیدیم که اصلاً خودشون هم باورشون نمیشد. در طول این جنبش، خیابون ها پر از لباس رسمی مامورهای انتظامی بود، یعنی در شیراز از چهارراه زندان تا فلکه فرودگاه که یه مسیر خیلی طولانیه من خودم به چشم خودم دیدم ماشین ها خالی بود، بانکها ترکیده بود و حتی پلیس ها هم لباس شخصی تنشون بود. دیگه کسی رو نمیشد از روی پوشش ظاهری تشخیص بدی به راحتی. اگه سوال های بیشتری درباره آبان ۹۸ دارید بگوئید تا من جواب بدم.

پیام فدایی: ممنون ازتون. از گفته شما این طور بر می آید که در خیزش سال ۹۸ در شیراز برای مدتی نظامی ها جرات نمی کردند با لباس نظامی در شیراز حضور یابند و نیروهای لباس شخصی در خیابانها حضور داشتند. درسته؟

پاسخ: بله من اینو میتونم با قاطعیت بگم، ما چند روز تو خیابون ها حضور داشتیم خانوادگی، که متأسفانه تو روز چهارم تعداد ما هی کمتر می شد، در این مواقع نیروهای لباس شخصی مردم رو درو می کردن و به صورت گاز انبری اونها رو محاصره می کردند و ما تجربه ای نداشتیم که چه جور با اینها درگیر بشیم و سرآخر، باز، مردم دست خالی از ترس به خونه پناه میبردن و این دست خالی بودن نقطه ضعف ما بود و راهی نداشتیم چون تجربه قبلی ما

توضیح پیام فدایی: یکی از واقعیات فاجعه بار نظام سرمایه داری در سطح جهان مساله گسترش صفوف پناهجویان و پناهندگان و مهاجرین است که برای رهایی از فقر و فلاکت و یافتن یک سرپناه امن و یا به خاطر حفظ جان از یک جنگ ضد انقلابی و یا گریز از دستگاه سرکوب و تعقیب و پیگرد مجبور به ترک سرزمین مادری و پذیرفتن انواع و اقسام خطرات به منظور برخورداری از یک شرایط امن و شایسته کرامت انسانی در کشورهای دیگر می شوند. آنچه در زیر می آید مصاحبه با یکی از پناهندگان رنج دیده ایرانی ست که گوشه ای از وضعیت دردناک پناهجویان و پناهندگان را در سفرهای خطرناک برای رسیدن به مقصد نشان میدهد. این مصاحبه همچنین حاوی اطلاعات ارزشمندی از تجارب مستقیم این پناهنده از دوران شرکت وی در مبارزات مردمی در سالهای ۱۳۹۸ و ۱۴۰۱ علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی ست.

پیام فدایی: با دروهای گرم به شما که برای نجات از جهنمی که جمهوری اسلامی بر کشور حاکم ساخته دردها و رنج های بسیاری را متحمل شده اید تا نوانسته اید جان خود را از دست دژخیمان جمهوری اسلامی نجات دهید. ما برای انتقال تجربیات شما به علاقه مندان و اطلاع خوانندگان پیام فدایی از اتفاقاتی که شخصا شاهد زنده آنها بودید مبادرت به این گفتگو کرده ایم. ما میدانیم شما پیش از ماجراهایی که در جریان سفر به اروپا برایتان اتفاق افتاد در خیزشهای انقلابی سالهای ۱۳۹۸ و ۱۴۰۱ شرکت داشته و سپس برای فرار از دست اطلاعاتی های جمهوری اسلامی به ترکیه رفته اید که شرح حوادثی که در آنجا شاهد بودید داستان طولانی و دردناکی است. پیش از اینکه به این موضوع بپردازیم در ابتدا لطفاً به هر شکلی که مایلید خود را معرفی کنید.

محمد: سلام و درود به همه ی کسای که به خاطر آزادی ایران خیلی چیزها رو از دست دادن، از خیلی چیزها گذشتن، اسم من محمد است، من لرم، از پدر اهل کهگیلویه بویراحمدم از مادر اهل سنگر فارس هستم. تا همین قدر فکر کنم کافی باشه در مورد معرفی خودم.

پیام فدایی: اجازه بدید اول از رویدادهای آبان ۱۳۹۸ سوال کنیم. شما زمان این خیزش در کدام شهر بودید و بر اساس آنچه دیدید این خیزش چگونه شکل گرفت؟

تنگی پوشیده بود تجربه سفر قاچاق نداشتند. تو راه چند بار به مجردا گفتم که شما پیش برید و پشت زنا نیاید و این حرفا ولی هی به بهانه دستشویی خودشون عقب می افتادن بعد من میدیدم از پشت دارن این زن رو زاغ میزنن و فلان. به هر حال ناموس ایرانی بود و منم لیخنه‌ای کثیف اونا رو میدیدم که هیچ وقت فراموش نمی کنم. من متاسفانه چیزی که نباید همیشه اتفاق بیفته یعنی همیشه سعی می کنم دعوا نکنم ، ولی بچه پایین شهرم شاید هم آسبز خوبی نباشم ولی در مورد دعوا، بلدم دعوا کنم. خلاصه، اون سه تا سوری رو زدم جوری که نتونستن بلند شن! بعد توجه پلیس جلب شد و ممد شوهر سارا فرار کرد سارا هم میگفت داداش فرار کن. ولی اون موقع منم نیاز داشتم یکی منو بگیره، تو اون شرایط برام جالب نبود من اصلا به اونجا متعلق نبودم. سارا هم رفت و ژاندارمه اومد منو گرفت و من راهی زندان شدم به جرم دعوا! خوب دو سال و چند ماه تو زندان ترکیه استانبول بودم.

پیام فدایی: پس اجازه بدید حالا که شما دو سال و خورده ای تو زندان ترکیه بودید، کمی در باره این دوره صحبت کنیم. چه شرایطی را در زندان تجربه کردید؟

پاسخ: درباره زندان کوتاه می‌خوام بگم. اون مدتی که در

زندان استانبول بودم بدون ملاقات ، بدون پول ، بدون تلفن. توسط چند تا ایرانی به خانواده خبر رسوندم که زنده‌ام. ضمنا با هفتاد دو ملت توی زندان بودن خیلی سخت بود؛ انگلیسی، آمریکایی ، اسپانیایی، آلمانی، افغانستانی، سوری، مغول، چینی ، حماس ، حزب الله ، اسرائیل، سپاه. از همه ی مافیها حضور داشتند که سپاه از همه ی مافیها قوی تر بود. چرا میگم سپاه، من بصورت ناخواسته و شانسی با یه عده ای هم سلولی شدم. آقای محمد رضوی، سیاوش اباذری و چند نفری که مسئول ترور مسعود مولوی بودند و من خودمو افغانی جا زده بودم، یه عده دیگه سپاهی بودن اونا تو بلژیک و فرانسه عملیات کرده بودند گردن کلفت بودند خلاصه منم میگفتم افغانیم و ایران بزرگ شدم یه لهجه ی کوچک دری هم بلد بودم. خلاصه منو با یه عدد صدا میزدن بعد بخاطر اینکه بلد بودم با قند و خمیر نون، یا سیب و اینها الکل بگیرم! بهم می گفتند کیمیاگر! خلاصه من اون هویت واقعی خودمو لو ندادم. خلاصه ایرانی ها که جرم کرده بودند راحت دیپورت می شدند به ایران. خوشبختانه چون من مدرک شناسایی نداشتم و با عنوان یه فرد بی هویت اونجا بودم تا کریسمس ۲۰۲۲ آزاد شدم، یعنی جسمم آزاد شد من هنوز تو اون زندان بودم. این مساله به کنار، همه ی اون هفته هایی که زندانی ها برای تلفن و ملاقات می رفتند من فقط نگاه میکردم و این یک مساله خیلی زجرآور بود. در کل من همون زندانی شماره ۲۰۱۹۲۴۰۰ بودم! آره، همین!

پیام فدایی: ممنون ، معلومه که روزگار سختی رو در زندانهای حکومت فاشیستی اردوغان از سر گذرانده‌اید. به سختی می توان تصور کرد که کسی در موقعیت شما بعد از آزادی از زندان چکار می‌توانست بکند. بیشک نه می شد برنامه قبلی اروپا رفتن را تعقیب کرد و نه به ایران برگشت. شما چه کار کردید؟

پاسخ: قبلا من گفتم که در مورد اعدام نوید ما گیر بودیم. من ۹۸ از ایران زدم بیرون. نوید یه سال بعد، ۹ یا ۱۰ ماه بعد اعدام شد. با این حال در شرایطی که بودم بعد از آزادی از زندان ترکیه مستقیم خودم اومدم دبی یزید، خودم وارد خاک ایران شدم. من بازرگان را مثل کف دستم بلدم. بچه کوه و کمرم چند بار پیام برم کوه بلد میشم. رفتم ایران و رسیدم شیراز و رفتم پیش مادرم، خلاصه اونجا

سال ۸۸ بود و از اون واقعه خیلی زمان می گذشت. ما جوانتر بودیم. بعد از اون بگیر بگیرا شروع شد، روز اول تصاویر دوربین های مستقر در مغازه و خیابون و اینا مردمو لو میداد ، بعد آدم فروش ها پیداشون شد و بعد هم به مرور اعتراف ها همه رو گیر می انداخت. به دلالتی که گفتم من مجبور شدم خیلی سریع اونجا رو ترک کنم.

پیام فدایی: آن طور که مطرح کردید شما با شهید نوید افکاری دوست بودید، لطفا در مورد شخصیت این قهرمان برایمان بگویید.

در مورد آبان ۹۸ که حالا همه فکر میکنند همه چی از گرون شدن بنزین و اینا سرچشمه گرفت ، نه واسه ما این جور نبود. آبان ۹۸ یه خیزش خیلی بزرگ بود تو ایران مخصوصا تو شیراز، شهری که من توش زندگی کردم ، چیزهایی دیدیم، اتفاق هایی افتاد، کسبایی رو از دست دادیم، عزیزایی مثل نوید افکاری و امید برزگر و کسبایی رو که واقعا حقشون نبود این جور سرشون بیاد و حتی میشه یکی چیزایی از مامورها و لباس شخصی ها دیدیم که اصلا خودشون هم باورشون نمیشد. در طول این جنبش، خیابون ها پر از لباس رسمی مامورهای انتظامی بود، یعنی در شیراز از چهارراه زندان تا فلکه فرودگاه که یه مسیر خیلی طولانیه من خودم به چشم خودم دیدم ماشین ها خالی بود، بانکها ترکیده بود و حتی پلیس ها هم لباس شخصی تنشون بود. دیگه کسی رو نمیشد از روی پوشش ظاهری تشخیص بدی به راحتی.

پاسخ: تا اونجایی که حالا یه خورده از لحاظ نزدیک بودن برمیگرده بله، به نوید افکاری نزدیک بودم. ولی اون خیلی بالاتر از این حرفا بود، کسبایی که جونتشون رو کف دستشون گذاشتن، من حتی نمیتونم یه تار از موهای سر اون باشم. ولی ما همشهری بودیم ، هموطن بودیم از اونجایی که من زادگاه مادرم سنگره، من و نوید افکاری قوم و خویشیم یعنی یه طایفه ایم. از نزدیک می شناختمش، تفریحاتش ، ورزش و شنا و باشگاه بود و رفتن به ورزشگاه تختی و چیزهای از این قبیل که من میدیدم از او و متاسفانه اون دژخیمانی که

شما گفتین خیلی چیزها رو عوض کردند و ما نوید رو از دست دادیم و از همه بدتر وقتی نوید رو از دست دادیم من تو زندان بودم تو غربت.

پیام فدایی: گفتید تو زندان بودید آنهم در غربت؟ از قرار به دنبال قیام آبان ۹۸ شما به ترکیه رفتید، لطفا جریان این سفر و اتفاقاتی که در اونجا افتاد رو برایمان توضیح دهید، شما در ترکیه دستگیر شدید؟

پاسخ: بله از اونجایی که قبلا گفتم بعد از اینکه خیزش ۹۸ خوابید و مردم رفتن تو خونه ها و حکومت طبق معمول با تفنگ جنگی وارد شهر شد خیلی ها رو کشتند که من خیلی ها رو با چشم خودم دیدم که کشتند، و من مجبور به فرار شدم و سریع به ماکو اومدم و به ترکیه. چون قبلا هم قاچاقی به ترکیه میومدم و میرفتم مشکلات و از جمله سرمای منفی ۱۵ درجه و همه ی اینا ما رو سوپرایز نمی کرد. یعنی برای من یه چیز خیلی عادی بود. یک کمی هم ترکی بلد بودم. بعد رسیدم استانبول.

جالب است بگویم که وقتی رسیدم در اونجا، از بیرون از ایران تازه اونجا فهمیدم که ابعاد جنبش ۹۸ چقد بزرگ و با ابهت بود. ولی متاسفانه سرکوب شده بودیم. من اینبار سعی کردم اروپا پیام چون که میدونستم دیگه رفت و آمد به ایران برام یک کمی ریسکش بالاست. میدونید وقتی ایران یه آشنا، یکی از دوستان تو وقتی که پاش کیر میکنه میره آگاهی و اسیر دست اطلاعاتی ها میشه به جرات بگم همه ی اتفاقات ده سال قبلشو هم میگه، که ما هم بیکار نشستیم بودیم. ما نه فعال سیاسی بودیم نه میشه بگی ادعاشو داشتیم. ولی برای وطن و آزادی مون یه سری کارها انجام داده بودیم که به مذاق جمهوری اسلامی ایران جور در نمیومد. پس منم اومدم طرف یونان و لب مرز ادیرنه. در آنجا یه خانواده ایرانی بود به اسم محمد و سارا. تهرانی بودن ، همچنین چند تا افغانی بودن دو تا زن افغان هم بودن. تعدادی سوری که من حس خوبی به اونها نداشتم. از اول هر چه به مرز نزدیکتر می شدیم من حس بد بیشتری داشتم تا لب رودخانه ی میچ ، لباس اون خانم ایرانی " سارا" کاملا پاره شده بود، لباس

کشته شد. بعد از اون بود که دیگه لباس شخصی ها اومدن و حمله کردند. این قدر صدای شلیک نزدیک بود که انگار ما دست خالی وسط میدون جنگ بودیم. یهو جلو مون خالی شد سه تا صدای شلیک اومد، سریع مردم افتادند روی زمین. سمیرا سمت چپ من بود اونم افتاد. دماغ و فکم و سرم سوخت. افتادم روی زمین. بوی گریس تو حلقم بود اینو هیچ وقت فراموش نمی کنم. بلند شدم دیدم همه رو درو کردن سمی (سمیرا) هم جیغ می کشید کاظم و حسین رو هم مامورا بردن. خلاصه هر که هنوز زنده بود یا بیهوش بود کشتون کشتون میبردن. سمیرا رو برداشتم فرار کردم. تجربه تیر خوردن رو نداشتم. همه جا بوی خون می اومد، و این آخرین تصویری هست که من از اعتراض از وسط

خیابون تو ایران در یاد دارم. باید بگم که متاسفانه، متاسفانه هر سری، ما بخاطر دست خالی بودن شکست میخوریم؛ ولی در سال ۱۴۰۱ من با تمام وجود احساس کردم شهر دستمون بود و قشنگ من حس می کردم و با زبون خودم می گفتم واخ (کار رژیم) تموم شد. فکر می کردم مثل انقلاب (سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۶) بشه! فردا بیان تو رادیو تلویزیون بگن که آره اونم (رژیم جمهوری اسلامی) رفت. اون لعنتی، اون نفر لعنتی قبلی (حکومت شاه) که از نظر سیاستها و دیدگاهی مثل همین بود. حالا چه با اسم پهلوی چه با نام آخوند، من هیچ احترام به این

دوتا قائل نیستم. جسارت نشه حالا کسی این حرف رو میشنوه. ولی من کسای رو از دست دادم که به خاطر این هدف از بین رفتند به خاطر سیاستهایی که این دوتا رژیم این دوتا دولت مزخرف اتخاذ کردند جان دادند. میشد که ایران اینجور نباشه. میشد ما مریم و فواد و ندا و مهسا و خیلی های دیگر رو که نمیتونم اسم بیارم میشد اینهمه جوع از دست ندیم. در کل امیدوارم به روز همه ی این حرفا بگوش هر کی که میرسه احساس غرور کنه و بفهمه که به نفر بخاطر وطنش، نه به خاطر اینکه عشق اروپا داشت و نه عشق به دیسکو و کلاب داشت، رفت کف خیابون و دیگه در به در شد. بله این تا اینجا پاسخ سوال شما! سوال دیگری دارید بپرسین.

پیام فدایی: بله اگر درست فهمیده باشم شما دو عضو خانواده تان را در مبارزه با رژیم پلید جمهوری اسلامی از دست دادید. یکی خواهرتون مریم که در جنبش سال ۸۸ گم شد و شما بعداً جسدش را پیدا کردید و دیگری برادرتون فواد که در برخورد به اعمال جنایتکارانه یا به قول خود شما "خادم کودک آزار" جسد او را هم در یک ماشین پیدا کردید.

پاسخ: بله، درسته.

پیام فدایی: یادشان گرامی باد! مطمئناً با کینه ای که مردم آزادیخواه ایران از این جنایات در دل خود می پروراند، هرگز جنایتکاران را آرام نخواهند گذاشت و بالاخره پیروزی از آن مردم مبارز خواهد شد.

تا جایی که می دانیم بعد از فروکش خیزش ۱۴۰۱ شما باز هم به ترکیه رفتید، آیا این بار هم در این کشور دستگیر شدید؟

پاسخ: نه این سری رد شدم. این سری، مستقیم رد شدم اونم به اروپا.

پیام فدایی: یعنی رد شدید که برید طرف اروپا!

بودیم که مهسا جان رو از دست دادیم، ناموس وطنو، و اعتراضات شروع شد.

پیام فدایی: پس شما بعد از دوسال برگشتید ایران و مدتی نگذشت که شاهد خیزش ۱۴۰۱ شدید. بر اساس مشاهدات خودتان این خیزش در شهر شما چگونه شکل گرفت؟

پاسخ: در ایران بودم که اعتراضات سال ۱۴۰۱ شروع شد. همچنان منم درونم آتش نوید بود. یک داغ کم بود یعنی آتش نوید؛ داغ دختر ایران هم اضافه شد روش. جوری به خیابان رفتم که انگار خون مارو می کشید این بار!

مادرم ناخوش بود گفت "صدای بچه های مردم میاد". این جمله که میگم عین جمله مادرمه! می گفت شما مردمید برید شرمسار آینده نباشید. هیچوقت دیدگاه جنگجویانه ی مادرمو به عنوان یک زن خانه دار روستایی درک نکرده بودم. دقیقاً همین اتفاق افتاد. یه جورایی بعد از گم شدن خواهر بزرگم مریم در سال ۸۸ و پیدا شدن جسدش بعد از چند وقت مادرم به یه شوک خیلی بزرگ رفت و مدام دنبال انتقام از این حکومت کثیف بود. ولی پدرم این کلماتی که میگم عین کلمات پدرمه، می گفت: ضعیفه! کم تو

گوش اینا بخوون، بدبختمون میکنی! بابام بعد از مرگ بچه ها، یعنی آبجیم و داداشم، یه خورده سر خورده شده بود. هر چه باشه اون دیدگاهش مثل ما نبود. از اینکه اتفاقی برای ما بیفته و ما انتقام بگیریم ترسیده بود. مثلاً شیوه پیدا شدن مریم (خواهرم) که حالا ما جسدش را پیدا کردیم و من نمی خوام راجع بهش صحبت کنم و برادرم، فواد رو که ما تو ماشین پیدا کردیم که حالا بماند، در کل هیچکس نمیدونه اونجا چی شد و منم دوست ندارم در موردش حرف بزنم. فقط اینو میدونم که مسجد ابوالفضل، یه خادم کودک آزار عوضی داشت، یه سری کارهای خلاف می کرد که خلاصه فواد متوجه میشه و یه کارایی علیه اش میکنه که به هر حال نباید می کرد چون از نظر من، دوست نداشتم بخاطر یه دونه خادم، داداشم رو از دست بدم. بگذریم خلاصه رفتیم خیابون مترو شهری و دکل برق رو در چهارراه زندان ترکونیدیم و اینقدر زیاد بودیم که انگار شهر همه بیرون بودن. رفتیم مالی آباد؛ باورتون نمیشه کف خیابون مثل سری های قبل تیر چراغ برق بریده شده بود. یعنی کل خیابون پر از تیر چراغ برق بود. طرف، جوشکار بود تنگ فلز آورده بود. اون یکی هوا آورده بود می برید. یعنی یه جوری بود که من یه احساسی داشتم حس می کردم فکر کردم تمام شد، به خودم میگفتم اصلاً تموم شد یعنی یکی از دوستانم به اسم امیر همیشه زنگ میزنه میگه محمد فریادت که میگفتی حمله! هیچوقت فراموش نمی کنیم! من کلمه ی حمله از دهنم نمی افتاد. میدونستم با اون فریادها مردم جون میگیرن. خلاصه در فلکه ارتش بودیم؛ دوستی که قبلاً بسیجی بود به ما آمار داده بود رفتیم و دیدیم اونجا کاملاً خالی شده بود. اسلحه و جای تفنگ ها که آویزون بودند و اینها دیگه نبودند. میدونی همه چی خالی بود. اون انبارا مال سپاه بود، آخری انبار تو خیابون تبعیدی بود که رفتیم دیدیم. دو تا پارس سفید عین فیلمها چند تا تفنگ در دوششون بود، صندوقش رو پر کردن و رفتند. برگشتیم مالی آباد پیش سمی اینا (سمی، سمیرا آبجیمه) مردم، پاسگاه مالی آباد و گرفتند که یک هو شروع شد.

البته ناگفته نماند که ما، (نه من یعنی تظاهرکنندگان) یه دونه پلیس رو شکار کرده بودن. خلاصه اون پلیس جنایتکار سرکوبگر

لهجه ی کردی که داشت. بهش گفتم اگه به خدا اعتقاد داری یه روز تو و خاندان تو رو سرت خراب میکنه، گفتم یه روز خدا همه ی این بلاها رو سرت در میاره، گفتم اگه اون بلاها رو سرت نیاره من تا ابد کفر میکنم! بعد افغانها گفتند: همه شما کافرید! شما ایرانی کفر میکنید! فلان فلان و این حرفها. باز تلفن رو دادند. این بار گفت بین پول اینا رو جور کن، پول اینا رو جور کن وگرنه این آخرین تماسه، من ترس همه ی وجودم رو گرفته بود میلرزیدم. ولی حفظ ظاهر البته میکردم، گفتم من اگه پول داشتم هوایی می رفتم. ما فقیریم، بین به خانواده ی فقیرم زنگ نزد. خلاصه تلفن قطع شد.

بعد منو بردن، یه کلنگ دادن دستم گفتن اینجا رو بکن! اصلا روح از تنم جدا شد! وقتی گفتن بکن! کلنگ رو برداشتم و وایسادم! در واقع قبر داشتم میکنم شبیه قبر بود! هر کلنگی که میزدم جلوی چشمهام بالا و پایین می رفتم و هر کلنگ که میزدم آرزو میکردم خدا کنه این کندنه هیچ وقت تموم نشه! خیلی لحظات بدی بود. اونجا بود که فهمیدم انسان چه حقیر و شکننده است؛ من همیشه روحیه قوی و جنگنده ای داشتم ولی اون شب واقعا شکستم! به جرات میگم ترسیده بودم چرا که داشتم قبر خودم رو میکنم! لعنت به همه ی اون ساعتگاهی که من گذروندم،

خلاصه کندم و خاطراتم رو مرور میکردم، شیدا دختری که دوستش داشتم و شوهر کرد و فواد و مریم و نوید و تمام چیزایی که از دست دادم از جلوی چشم رد می شدند. بکوه دیدم تو یه گودالی هستم که خودم کندم، گفتند بیا بیرون اومدم بیرون! دختره یه نان آورد! اونم ترسیده بود. گفتن بخور خوردم و آروم خوردم! هر لحظه فکر میکردم الان یهوپی همه چیز تمام میشه. دردها تنهایی ها دلتنگی ها ترس ها، دنیا، خامنه ای ظالم و ظلم، فساد همه ش الان دیگه تموم میشه! که یه صدا اومد. بزرگترشون اومد، همون اسکندر. صدایشون کرد منم بردند داخل! نمی دونم چرا منو بردن داخل! باز بستن. من کاملا آماده بودم. واقعا میگم گفتم تموم میشه این همه فلاکت. خلاصه یه نفر آوردن افغانی بود با صدای بلند می گفت "خیر است! بد کردم! خیر است!" و هی صدای کتک میومد. من که انگار اون لحظات رو گذرونده بودم فقط گوش میکردم. بکوه یه صدا اومد همه چیز ساکت شد بعد هم صدای بیل اومد فهمیدم کشتنش!!!

اسم دختره ناز دانه بود اومد و برام آب آورد. گفت یکی از کارگراشون پولشون رو برده بود و فرار کرده بود افغانستان. الان بعد از چند سال برگشته. تو یک خوابگاه دیگه بوده که اینها پیداش کردن. بعد تو همانجا، یعنی چاله ای که من کندم خاکش کردند! به همین راحتی! دلم پُر شد. زدم زیر گریه. یعنی خون و اشک رو چشمام و لبام سُر میخور. اونها یکی دیگه رو تو قبر من خوابوندن!

اسکندر اومد تو و گفت خیر است! خوب ایرانی با تو چکار کنیم؟ گفتم بین تو زبان منو میفهمی من پولی ندارم، خانواده ی من فقیرن! من با حکومت ایران جنگیدم، گلوله خوردم، حق من نیست که اینجوری بمیرم. صادقانه دلم پُر بود، محکم و بدون ریتم به قول معروف خون گریه میکردم و حرف میزد! گفتم چند تا برادر و خواهر از دست دادم، من با دولت جنگیدم من قابل احترامم. انگار خدا برای یه لحظه رفته بود تو بدن پلید اون آدم! گفت صورتت جای چیست؟ بینی و فکم بخاطر وجود ساچمه ورم کرده، گفتم ساچمه تفنگ پمپی پلیس خورده. خلاصه کلی پرسید کجا و چطور و فلان مثل اینتروبو (مصاحبه). آخر باز بیشتر پرسید بقیه هم اومدن گوش میدادند. البته فکر نمیکردم درست فارسی رو می فهمیدند. هر

پاسخ: درسته، اولین گیم (تلاش برای سفر غیر قانونی به اروپا) از طریق بلغارستان بود.

پیام فدایی: اما در جریان این سفر تا جایی که ما میدونیم مدتی اسیر دست قاچاقچیان بودید، لطفا مشاهدات خودتون رو تو این زمینه بگید.

پاسخ: بلی، به جای رفتن به مسیر اروپا، این بار قاچاق بر ما را آورد بازگان. کاملاً لب مرز رسیده بودیم و یه نفر بچه ماکو به نام حاج

علی ما رو با ماشین آورد لب مرز. در اونجا با مشاهده ظاهر و سر و صورت و اینا، با یه خورده حس فهمیدن که من نمی تونم برگردم. سوار یه کامیون شدم و داخل خاک ترکیه دوتا افغان تو گمرک اومدن دنبالیم. اونا بردنم یه خونه به اسم خوابگاه. صد تایی مسافر بود توش اونجا یکم حس بدی داشتم. خلاصه شب گفتن باید بپریمت یه جای دیگه تا ماشین بیاد دنبالت. من حسم بدتر شد. بردنم یه خونه که کلا ده تا افغانی توش بودن. فارسی هم صحبت نمیکردن پشتو زبان بودن. دور یه دونه کوره، یه دونه از اون بخاری بزرگا که بشکه ۲۲۰ لیتری بود اونو مثل بخاری درست

کرده بودند برآش یک لوله درست کرده بودن که از سقف می زد بیرون. این جماعت همه جور تیزی میزی چاقو مافو داشتند. من اصلاً تا وارد شدم تلفنم رو پرت کردم داخل اون کوره. فهمیدم که قاچاق بر منو فروخته به اینا. منو بستن گفتن به خانواده ات زنگ بزنی بگو ۱۵ تومن پول باید بدهند وگرنه میکشیمت. هر روز تلفن می آوردن کتک میزدن که شماره خانواده ت رو بده. بعد که کتکم میزدن فیلم میگرفتن میفرستادن واسه ی اون قاچاق بر حرمزاده که من را فروخته بود. در اونجا یه دختر بود که برآشون آشپزی می کرد. افغانی بود ولی پشتو نبود. اومد گفت آقا پول بده اینا خیلی ها رو اینجا خاک کردن. اولش فکر کردم اینم از طرف اونهاست. منم هی ترس و لرز م بیشتر میشد. دختره هر شب یه دونه نون می آورد وسطش شیره خرما می ریخت می آورد. غذاک من همین بود دیگه. دختره یک روز اومد، همه اون آدمها رفته بودن دزدی. میرفتن نمیدونم کجا و شب میومدن. دختره می گفت که خودش هم مسافر بوده با شوهرش. نمیدونم چی به سر شوهره اومده بود. یکسال قبل قاچاقچی ها میرن خوابگاهشون، شوهره رو میبرن برای عکس گرفتن، چون میومدن عکس میگرفتن برای درست کردن مدارک. من یادمه برای اینکه بزنی روی چیزهای تقلبی مثل آیدی کارت و کیملیک که بعدش مسافر رو برن. شوهره این خانم هم میبرن دیگه بر نمیگردون. به دختره گفته بودن شوهرت فرار کرده. البته من نمیدونم چی شده بود اونا آدم های سالمی نبودن و هر کاری هم ازشون بر میامد. دختره جوون بود می گفت سه ماه بعد از اون حرف که زدن عقد آدم گنده ی اونا شده بود که اسمش اسکندر بود. هیچ وقت اسمش رو فراموش نمیکنم. می گفت البته وقتگاهی که اون آدم گنده نبود بقیه ازم سو استفاده میکنند. در کل هیچ وقت چهره اون دختره رو نمیتونم فراموش کنم. اون رو که می دیدم یاد خودم می افتادم و اصلاً دیگه دردهای خودم یادم می رفت. در کل یه مدت تو اون خوابگاه بودم. بعد دیگه کلا بدنم و زخمام و همه چیز عفونت کرده بود؛ پای راستم ورم کرده بود، ولی یه جورایی وقتی دختره رو میدیدم داغ خودم رو فراموش میکردم. خلاصه یه روز اومدن گفتن تلفن کارت داره. بخدا روح از تنم جدا شد فکر کردم شماره فامیل هامو پیدا کردن در چند ثانیه فکر همه جا رفت. آخه من تلفنم رو پرت کرده بودم تو آتیش. می گفتم خدا کنه چیزی گیر نیآورده باشن. حاضر بودم بمیرم ولی مادرم اونجوری منو نبینه. نفس که می کشیدم پهلو درد می گرفت. خلاصه تلفن رو داد صدای اون حاج علی بی پدر مادر بود گفت چطوری؟ با همون

خلاصه رفتیم خیابون مترو شهری و دکل برق رو در چهارراه زندان ترکوندیم و اینقدر زیاد بودیم که انگار شهر همه بیرون بودن. رفتیم مالی آباد؛ باورتون همیشه کف خیابون مثل سری های قبل تیر چراغ برق بریده شده بود. یعنی کل خیابون پر از تیر چراغ برق بود. طرف، جوشکار بود تنگ فلز آورده بود. اون یکی هوا آورده بود می برید. یعنی یه جوری بود که من به احساسی داشتم حس می کردم فکر کردم تمام شد، یکی از دوستانم به اسم امیر همیشه زنگ میزنه میگه محمد فریادت که میگفتی حمله! هیچوقت فراموش نمی کنیم! میدونستم با اون فریادها مردم جون میگیرن. خلاصه در فلکه ارتش بودیم؛ رفتیم و دیدیم اونجا کاملاً خالی شده بود. اسلحه و جای تفنگ ها که آویزون بودند. اون انبارا مال سپاه بود، دو تا پارس سفید عین فیلمها چند تا تفنگ در دوششون بود، صندوقش رو پر کردن و رفتند.

خواهند امشب به من حمله کنند. منم به کمک همون دوستانم فرار کردم. رفتم تو کمپ توتین تو مرز کوزوو، دوستانم امین و رامین بودند. خلاصه از اونجا هم زمینی اومدم تا بوسنی.

متأسفانه تو بوسنی من باز دوباره مرگ رو تجربه کردم. میدونید داستان پیاده اومدن به اروپا اینه که شاید همه ی مهاجرانی که این راه خطرناک را پیاده میان بارها بمیرن و زنده بشن. من این وضع رو تو کوزوو، تو آلبانی تو بوسنی تو استانبول تجربه کردم. اما در مورد اون رودخونه ی بوسنی فکر کنم جالبه بخوایم درباره اون بهتون بگم.

وقتی رسیدم به مرز بوسنی رفتم رودخونه. متأسفانه به من قایق فیک داده بودند سوار شدم و توی اون رودخونه بود که داشتم غرق می شدم. مدام میرفتم زیر آب و میومدم بالا و هر لحظه فکر میکردم میمیرم حالا! هر سری میرفتم زیر آب و میومدم بالا نفس عمیق تر میکشیدم و میگفتم این آخرین باره. خلاصه چون سنگ های بزرگ در آب زیاد بودند همه ش میترسیدم که الان من میخورم به یکی از آنها و بیهوش میشم و بعد خفه میشم همه

ی این فکرها تو سرم می گذشت. ترس، وحشت و نیاز به زندگی تو من وجود داشت و خودشونو نشان میدادند. خلاصه خیلی وحشتناک بود. هر بار میگفتم هی مملی انگار تو رودخونه بودی نه خاک. همین حرفا تو سرم بود که یهو دستم قفل شد به یه شاخه ی ضخیم پر از خار. یک درد خوشایند در وجودم پیچید! اونو مثل مادرم محکم بغل کردم. با تمام وجود با رودخونه می جنگیدم. ول کن نبودم. آخرش یه لگد به سطح آب زدم و سریع به کمک اون شاخه عزیز، چسبیدم. خودمو کشوندم بالا افتادم رو زمین. نفس نفس میزدم گریه ام گرفته بود! نیاز داشتم ناجی ام (شاخه) رو ببینم! محکم بغلش کردم خار داشت ولی با هزار مهر و محبت! البته محبت جنگل وحشی! خلاصه ازش کلی تشکر کردم و بغلش کردم. قبلا تو یک کتاب از پابلو کلیو خونده بودم وقتی وارد هر جنگلی میشی از مادر طبیعت اجازه بخواه! و خودت رو معرفی کن و از جنگل بخواه تو رو حمایت کنه! من هم اینکارو میکردم. همیشه اینکار رو میکردم. خلاصه حس عالی ای داشتم. انگار پیروز شده بودم انگار کرواسی رو فتح کرده بودم. به طرف نقطه راه آهن حرکت کردم. از همانجا همه چیز هایم رو آب برد بجز کیف کوچکی که به خودم بسته بودم که دارو و پول و گوشی و روسری مادرم توش بود همین!

بچه ها خوشبختانه منتظر من نشده بودند و با نقطه های که بهشون نشان داده بودم و حرفهایی که قبلا زده بودم رفته بودند. دوستانی که قبلا باهاشون آشنا شده بودم رفتند به طرف زاگرب و کرواسی.

پیام فدایی: ممنون از شما بخاطر وقتی که گذاشتید و ممنون از این توضیحات که یک گوشه از شرایط دهشتناکی که امپریالیستها و رژیم های وابسته شان برای مردم به وجود آورده اند در این گفتگو منعکس است.

آیا موضوعی هست که مایلید در پایان صحبتاتون به اون هم اشاره کنید؟

بعد منو بردن، یه کلنگ دادن دستم گفتن اینجا رو یکن! اصلا روح از تنم جدا شد! وقتی گفتن یکن! کلنگ رو برداشتم و وایسام! در واقع قبر داشتم میکنم شیشه قبر بود! هر کلنگی که میزدم جلوی چشمهام بالا و پایین می رفت و هر کلنگ که میزدم آرزو میکردم خدا کنه این کنذنه هیچ وقت تموم نشه! خیلی لحظات بدی بود. اونجا بود که فهمیدم انسان چه حقیر و شکننده است؛ من همیشه روحیه قوی و جنگنده ای داشتم ولی اون شب واقعا شکستم! به جرات میگویم ترسیده بودم چرا که داشتم قبر خودم رو میکندم! لعنت به همه ی اون ساعت هایی که من گذروندم، بگه دیدم تو یه کودالی هستم که خودم کندم، گفتند بیا بیرون اومدم بیرون! دختره یه نان آورد! اونم ترسیده بود. گفتن بخور خوردم و آروم خوردم! هر لحظه فکر میکردم الان یهویی همه چیز تمام میشه.

ازگاهی یکیشون میرسید چرا افغانها رو اذیت می کنید؟ و جواب من این بود دولت ایران هست که افغانها رو اذیت می کنه نه مردم ایران. خلاصه انگار بگه فهمیدن که از من پول در نیامد رفتن و فرداش اسکندر اومد و گفت سر و صورتت رو بشور میریم جای دیگه! ترسم جاش رو با هرچی پیش آید عوض کرده بود. گفتم هرچی شد شد دیگه اصلا خیر سرم! هر چی شد شد دیگه! دستهایم را باز کردند. فقط اسکندر بود یه کلاهی کشید رو سرم و یه بند داد دستم و گفت پشتم بیا و حرف زن! یه ساعتی پیاده روی کردم یهو کلاه را از سرم برداشتم چند تا چراغ نشانم داد گفت برو اونجا ایستگاه اتوبوسه دیگه بر نگر! به قاچاقبر میگم فرار کردی برو ایرانی! منم با تمام وجود دویدم. باور کن همه ش فکر میکردم الان الانه که یه صدا بیاد. یک گلوله. چون اسکندر همه ش اسلحه دور کمربش بود. خلاصه با حالتی که گفتنی نیست و دلی که صد پاره شده بود رفتم هر چی دورتر میشدم جگرم واسه ناز دانه کباب تر میشد که موند اونجا. اومدم آغلی و یه روستای مرزی یه اتوبوس بود کنار رستوران مرزی نوشته بود استانبول. رفتم اونجا به شوهر گفتم هزار لیر میدم منو ببر استانبول و پول را اونجا میدمش. قبول کرد. با تلفن خود یارو رفتم

تو فیس بوک و چند تا از دوستانم را پیدا کردم. داستانم را تعریف کردم و پول رو اوکی کردم. خلاصه رسیدم استانبول و اکثر دوستانم افغانی بودند! آدمهای خوب! خُب همه جا خوب دارند بد هم دارند. بعدم خلاصه "شاه نعیم" دوست خوبم اومد دنبالم و من با یک حال خراب گریه کردم. خلاصه کلی تشکر کردم از ترک ها و منو شاه نعیم برد. او که از تمام زندگی من با خبر بود کل راه رو گریه می کرد و همه ش میگفت شرمنده داش ممد. گفتم تو چرا شرمنده داداش؟ خلاصه نعیم خیلی ناراحت بود. بچه ها منو بردن یه هفته ای دوا درمون کردند. خیلی محبت میکردن به من. اونا بیشترشون حالا اروپا هستن ولی نعیم جان تو کمپ کرونا گرفت و فوت کرد.

پیام فدایی: ممنون از این توضیحات که دردناکی شون به سختی به کلام میاد. ظاهراً باید بعد از آزادی از دست قاچاقچیان به طرف اروپا حرکت کرده باشید که احتمالاً خودش داستان مفصلی داره. لطفاً اتفاقاتی که در این میسر براتون افتاد تا به اروپا برسید رو بیان کنید. ممنون میشم این بخش را هم تعریف کنی.

پاسخ: بله، من خودم بدون قاچاقبر حرکت کردم. بیشتر زخمهام بسته شده بود و چرکی نبود فقط پا و زانو و روح دریدم داغون بود. بعد از دو روز پیاده روی به مرز بلغارستان رسیدم. تحمل هیچکس رو نداشتم. فقط جنگ و تنهایی آروم میکرد. هنوز چیزهایی که در خاک ترکیه بر سرم گذشته بود برام قابل هضم نبود و نیست. به هر مشقتی که بود از مرز رد شدم. جنگل بلغارستان بکر است. بکرترین جنگل دنیاست یعنی بجز حیواناتی که بیخشید اینجوری میگم بجز گوزبلا و تیرکس همه جور حیوانی توش هست. چیزهایی بود که من خودم از نزدیک دیدم. خلاصه اومدم و یه مدتی تو بلغار بودم و رسیدم به صوفیا. بعد از صوفیا رسیدم به مرز صربستان. اونجا بعد از سه روز پیاده روی و تاکسی گرفتن رسیدم به بلگراد و کمپ شمسی. مرز کرواسی با صربستان زخمها عفونت کرده بودند در بدنم. نزدیک به ۱۵۰۰ افغان اونجا بودند که من آنجا را هم رد کردم. البته اون کمپ نتونستم بمونم اکثراً پشتو زبان و من یک ایرانی بودم با یک مترجم. یک هفته ای موندم. اون مترجم به من گفت که بنظر من اینجا نمون. خلاصه واسه من خطرناک بود. چند تا دوست افغانی که ایران بزرگ شده بودند به حرمت نون و نمک به من اطلاع دادند که گروهی که خودشون را "تیزاب" می نامند می



تأیید حکم اعدام شریفه محمدی، تلاش

حکومت برای سرکوب مبارزات توده ها

بر اساس گزارشات منتشر شده در مرداد ۱۴۰۴، دیوان عالی جمهوری اسلامی که قبلاً حکم اعدام شریفه محمدی فعال کارگری را نقض نموده بود مبادرت به تأیید این حکم نموده است. به این ترتیب جمهوری اسلامی نشان می دهد که در وحشت از جنبش کارگران و ستمدیدگان در تلاش است با صدور احکام اعدام فضای رعب و وحشت را در سراسر جامعه هر چه بیشتر گسترش دهد.

شریفه محمدی در تاریخ ۱۴ آذر ۱۴۰۲ به اتهام تبلیغ

علیه جمهوری اسلامی در خانه اش در شهر رشت بازداشت شد. سپس به بازداشتگاه امنیتی سندانج منتقل گشت و بعد از تحمل ۷ ماه شکنجه های وحشیانه و سلول انفرادی، دوباره به زندان رشت بازگردانده شد. وی در ۱۴ تیر ۱۴۰۳ به اتهام اقدام علیه امنیت ملی و "بغی" یعنی جنگ علیه نظام حاکم توسط شعبه یک دادگاه انقلاب رشت به ریاست قاضی احمد درویش به اعدام محکوم شد. اما این حکم در دیوان عالی کشور نقض گشته و پرونده این بار به شعبه دوم دادگاه انقلاب رشت فرستاده شد که ریاست آن را محمد علی درویش گفتار، پسر قاضی اول بر عهده داشت. این به اصطلاح قاضی نیز در بهمن ماه ۱۴۰۳ حکم قبلی پدرش را دو باره صادر نمود و شریفه را به اعدام محکوم کرد.

سرانجام با وجود باقی ماندن تمام ایرادات حقوقی قبلی ر این پرونده ساختگی، شعبه ۳۹ دیوان عالی کشور این حکم اعدام را تأیید نمود و نشان داد که مجری گوش به فرمان سیاستهای وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی می باشد؛ وزارت اطلاعاتی که می کوشد در دفاع از بقای نظام استثمارگرانه حاکم، با توسل به ماشین اعدام جمهوری اسلامی و صدور احکام اعدام به خیال خام خود در مقاومت و مبارزه مردمی که در شرایط ملتهد جامعه جانیشان از شرایط حاکم بر کشور به لب رسیده اخلاص ایجاد کند. در چارچوب پیشبرد این سیاست ضد خلقی ست که ما می بینیم از ابتدای سال میلادی جدید تاکنون بیش از ۷۰۰ نفر اعدام شده اند.

این اعدام ها و احکام سنگین دیگر درست در شرایطی است که دستگاههای نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی در جنگ ۱۲ روزه ضعف و زبونی خود را در مقابل حملات اسرائیل و آمریکا آشکارا به نمایش گذاشته اند. برغم این واقعیت، ماشین سرکوب حکومت اکنون می کوشد با دستگیری هزاران نفر آن هم به اتهام واهی همکاری با اسرائیل، خود را قدرتمند نشان داده و خفقان را در سطح جامعه گسترش بخشد. ما ضمن محکوم کردن حکم اعدام شریفه محمدی و سایر احکام اعدام علیه زندانیان سیاسی بر این باوریم که برای جلوگیری از اعدامهای جمهوری اسلامی هیچ راهی جز نابودی این رژیم وابسته و ضد خلقی وجود ندارد. در نتیجه نیروهای انقلابی و توده های آگاه و مبارز ما باید در جهت نابودی این رژیم جنایتکار تلاش نمایند؛ رژیمی که در طول چهار دهه حیات ننگین خود نشان داده جز با زندان و شکنجه و اعدام قادر به ادامه حیات نیست.

نابود باد رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی!

پیروز باد انقلاب!

جریکهای فدائی خلق ایران

۲۸ مرداد ۱۴۰۴ برابر با ۱۹ آگوست ۲۰۲۵

اما این روزا راحت تر شده دسترسی به اسلحه، دسترسی به خیلی چیزها الان نسبت به دو سه سال گذشته راحت تر شده و امیدوارم دفعه ی بعد باز در خیابونها حضور داشته باشیم و دستمون خالی نباشه. مرسی که حرفای منو گوش دادین.

پیام فدایی: ممنون از شما.

پاسخ: من حرفام رو تا رسیدن به کرواسی زدم چون از کرواسی تا آلمان خیلی راحت بود همه ش سوار قطار بودم. می خواهم در پایان حرفام به صحبتی بکنم.

مسئله ای که ما بخاطرش دربدر دنیا و غرب شدید جنگ با به دولت غربی نبود. جنگ اصلی داخل ایران! به مردمی که فکر میکنند و منتظر منجی اند بگم که اگه کسی این حرفای منو میشنوه بدونه که من به ایرانم، لرم! تو ایران برای خودم عزت و آبرو داشتم، خونه داشتم، کار داشتم، بچه کف خیابونم، به آدم که خودم خودمو ساختم. تو سنی که از ایران خارج شدم، وضعم هم خوب بود. فقط به چیزی رو میدونم. نه دولت قبلی نه کسی که الان تو ایران حاکمه دلسوز مردم ایران نیستند. ما باید خودمون دلمون به حال خودمون بسوزه و هیچوقت گول رسانه ها رو نخوریم. من حرفام را از طریق یک رسانه آزادخواه با شما در میان گذاشتم. امیدوارم که هرکس هر جای دنیا زندگی میکنه آزادخواه باشه و به خاطر آزادی، هر چیزی که هست رو با تمام وجود فدا کنه. لازم می دانم این را هم اضافه کنم که من به عنوان به نفر تو اعتراضات تنها نبودم. من بودم، مادرم بود، خواهرم بود؛ پدرم نبودم به هر دلایلی. مادرم بود که ماسک پخش می کرد، سنگ می آورد. هنوز اون چادرش که بخاطر سنگها سوراخ سوراخ شده بود را دارم.

من میخوام بگم که هر وقت که همه تو خیابون متحد میشیم، یکپارچه میخایم بخاطر هدفمون بجنگیم. خوب ما فشر آسیب دیده ایرانیم. من درباره آدمهای مرفهی که رفت و آمد دارند به خارج صحبت نمیکنم. من در مورد اون قشری صحبت می کنم که دهه ها ست که دارند آسیب می بینند، زجر میکشند، عزیزتی از دست میدن، دارم با شما صحبت میکنم، اگر غیر از این هستید این حرف منو اصلاً نادیده بگیرید. هر وقت که میاید تو خیابون نباید تنها بیاید، میدونید همنجور که ما نیومدیم.

به روزی سر سفره ی خونه ما نزدیک به ده تا آدم می نشست. الان خیلی از اعضای این سفره نیستند، و گفتن و بازگو کردن اینا مثل اینه که بخواهی به زخم رو باز کنی. خواهش میکنم اگر نمیخاین بیاید توی خیابون، حداقل

جناح اشتباهی رو انتخاب نکنید! ولی از نظر من اون کسی که هیچ جناحی نداره، از اون کسی که حالا یکی رو انتخاب کرده از نظر من اون که انتخاب کرده جلوتره. باید به راهی رو انتخاب کنی! باید به بار انتخاب کنی دیگه، باید بیایم تو خیابون. یک نکته دیگه اینکه ما دستمون خالی، دست خالی هم نمیشه؛ نهایتاً کاری از ما برنمیاد. من بارها گفتم ما همیشه شکست خوردیم چون دستمون خالی بود.

ریشه‌دار او از شرایط اجتماعی، سیاسی و طبقاتی جامعه بود. رفیق مادر، در برابر هیچ‌یک از نیروهای سرکوبگر و دشمنان خلق، عقب ننشست و تا پایان، با قلبی پرشور و آگاهی روشن، بر پیمان خود با آرمان آزادی و برابری و سوسیالیسم پای فشرد.

انتشار این کتاب در ضمن ادای احترامی است به همهی مادران مقاوم و گمنامی که تاریخ مبارزه‌ی خلق ما، مدیون پایداری و حضورتاثیر گذار مبارزاتی شان است. رفیق اشرف دهقانی در مقدمه نوشته است: "امیدوارم که این کتاب که در متن یک دوره تاریخی، بخشی از شرایط واقعی جامعه در دوره شاه و تلاش های مبارزاتی به منظور ساختن یک سرزمین عاری از فقر و استثمار را توصیف میکند، با تجارب نهفته در خود، در خدمت مبارزات کارگران و

زحمتکشان جهت نابودی ظلم و ستم و فقر و سرکوب و رهایی از چنگال رژیم جمهوری اسلامی و اربابان امپریالیستش قرار گیرد." که چنین باد!

با تاکید بر ضرورت مطالعه این کتاب امید آنکه خواندن این خاطرات، ما را بیش از پیش به درک ژرف‌تری از معنای واقعی مبارزه و تعهد اجتماعی رهنمون سازد.

این کتاب ارزشمند را از طریق لینک زیر می‌توان تهیه کرد:

<https://www.19bahman.com/IPFG-Books.html>

سارا نیکو

۱۱ مرداد ۱۴۰۲ برابر با ۲ آگوست ۲۰۲۵



کتاب «مادری از تبار رنج، همیهای از بیداری»، مجموعه‌ای است از خاطرات و روایت‌های زندگی مادر انقلابی، رفیق فاطمه سعیدی (مادر شایگان) که به‌تازگی به همت رفیق اشرف دهقانی و از سوی چریک‌های فدایی خلق ایران در قالب جلد اول و در ۳۰۴ صفحه منتشر شده است.

این اثر ارزشمند، نه تنها بازتابی از تجربه‌های شخصی و خانوادگی یک زن مبارز در دل رویدادهای پرتلاطم تاریخ معاصر ایران است، بلکه آینه‌ای است از صلابت، رنج، مقاومت و بیداری یک نسل که در دل طوفان شکنجه و سرکوب و تبعید، همچنان بر آرمان‌های انسانی و آزادی‌خواهانه‌ی خود پای فشرده است.

مادر شایگان در این کتاب، نه تنها روایتگر خاطرات خود، که نماینده‌ی صدای مادرانی است که فرزندان‌شان را در راه آزادی فدا کردند و خود نیز دوشادوش

مبارزان، درد و رنج زندان، و داغ و تبعید، را به جان خریدند. روایت او، ساده، بی‌پیرایه و در عین‌حال عمیق و تکان‌دهنده است؛ روایتی که ما را به درک عمق ظلم و ستمی که استثمارگران بر توده وسیع کارگر و زحمتکش اعمال می‌کنند و در همان حال به تأمل درباره‌ی نقش زنان در جنبش‌های رهایی‌بخش و قدرت ایستادگی در برابر ظلم فرا می‌خواند.

رفیق اشرف دهقانی در مقدمه این کتاب شرایط دردناک زندگی مادر را چنین توضیح می‌دهند "در این خاطرات، خواننده علاوه بر یک رئالیسم تاثیر گذار در مورد شرایط فاجعه بار زندگی توده های زحمتکش در زمان شاه، پدیده زشت مرد سالاری با همه ظلم ها و اجحافاتش را با برجستگی درک خواهد کرد."

گزارشی از یک حرکت مبارزاتی در هلند... از صفحه ۲۰

مهاجران و به ویژه مهاجران افغانستانی در ایران تاکید داشت و همین منظور بنرهای کمیته با شعارهایی علیه اعدام در ایران و در حمایت از مهاجران افغان و سیاستهای فاشیستی جمهوری اسلامی علیه افغانستانی ها در میدان به نمایش درآمد و رفقای کمیته با حضور فعال در این تجمع به همبستگی با حرکت مبارزاتی زنان افغانستان پرداختند.

یکی از لحظات برجسته و جالب این حضور، ارائه پنج جلد از کتاب خاطرات رفیق فاطمه سعیدی- مادر شایگان (مادری از تبار رنج، همیهای از بیداری) بود که چهار جلد آن به فروش رسید و یک جلد به عنوان هدیه به یک زن فعال افغانستانی داده شد. این زن پیش از سخنرانی اش در مراسم گفتگویی کوتاه با یکی از رفقای کمیته داشت. این فعال سیاسی زن در زمان معرفی و همچنین در سخنانش اعلام کرد از طریق ایجاد یک گروه در هلند و استفاده از بسترهای آنلاین، برای زنان و دختران افغانستانی داخل کشور کلاس های آموزشی برگزار می‌کند. او هنگام سخنرانی کتاب "مادر شایگان" را در دست داشت.

کمیته حمایت از کارگران و زحمتکشان از ساعت ۱۴ تا ۱۶ بعدازظهر در این آکسیون شرکت داشت. این حضور بار دیگر معنای واقعی همبستگی را به نمایش گذاشت: پیوند مبارزاتی زنان و مردان آزادی خواه از ایران تا افغانستان، علیه طالبان، ارتجاع و امپریالیسم.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در هلند- شنبه ۱۵ آگوست ۲۰۲۵

یکی از شباهت‌های میان ارتجاعی درون طیف به اصطلاح "اپوزیسیون تقلبی" رژیم جمهوری اسلامی و حامیانش این است که همه آنها از وجود و رشد ناآگاهی در جامعه سود می‌برند و در نتیجه در جهت گسترش ناآگاهی تلاش می‌ورزند. آگاه‌شدن مردم به طور عموم و افزایش تمایل توده‌های مردم آگاه به مبارزه قهرآمیز انقلابی به طور خاص همانقدر که تهدیدی برای

ساختار قدرت و امتیازات طبقه حاکم در جمهوری اسلامی است، تهدیدی علیه نابودی کامل تمایلات سلطنت‌طلبانه و رویزونیستی و همچنین تهدیدی علیه منافع امپریالیست‌ها و دیگر نیروهای داخلی پروامپریالیست نیز هست.

در شرایط کنونی و بر بستر عملکردهای اجتماعی و موضع‌گیری‌های نیروهای اپوزیسیون، افشاری از طبقه کارگر و زحمتکش و توده‌های مردم آنقدر آگاه شده‌اند که از یک طرف دشمنان واقعی خودشان (امپریالیست‌ها و نیروهای حامی آنها) را در هر شکل و شمایل (به عنوان مثال از شکل و شمایل نیروهای پروامپریالیست مانند سلطنت‌طلبها و سازمان مجاهدین خلق و حامد اسماعیلیونها و حزب کاغذی‌ها گرفته تا گروه‌های رویزونیست و اپورتونیست و همچنین حامیان جمهوری اسلامی مانند حزب توده و اکثریت خائن) تشخیص می‌دهند و از طرف دیگر آنقدر آگاه شده‌اند که میدانند با دست خالی نمیتوانند دشمنان خود را از قدرت ساقط کنند. در چنین شرایطی، دشمنان مردم دچار وحشت از تغییر (سقوط آنان و قدرت‌گیری مردم مبارز و انقلابی) شده و با شیوه‌هایی به مراتب وحشیانه‌تر از پیش در دفاع از نظم موجود برخاسته‌اند. تلاش رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی برای گسترش روزمره فضای اختناق از طریق تشدید اعدام‌های وحشیانه و بگیر و ببند هر مخالفی به اسم "جاسوس اسرائیل" و برقراری گشت و مراکز بازرسی در سطح گسترده مانند دهه خونین ۶۰، همه و همه نشان از شدت بحران و استیصال جمهوری اسلامی و هراس آن از خطر انفجار دوباره جنبش توده‌ای علیه نظام حاکم می‌باشد.



رشد آگاهی و سازمانیابی ستم‌دیدگان شرط پیروزی بر ارتجاع حاکم

از طرف دیگر، هر حرکت پیشرو و آگاهانه‌ی توده‌های مردم نه تنها باعث یورش وحشیانه دستگاه‌های سرکوب رژیم به مردم شده، باعث واکنش‌های تدافعی از سوی محافظه‌کاران و نیروهای اپورتونیست نیز میشود. هرچه رشد آگاهی توده‌های مردم سریع‌تر و بنیادی‌تر باشد، مقاومت امپریالیسم و ارتجاع و اپورتونیسم نیز در برابر آن شدیدتر خواهد بود.

افزایش آگاهی سیاسی، اجتماعی یا طبقاتی باعث می‌شود که گفتمان‌ها شفاف‌تر و خطوط مرزبندی‌ها روشن‌تر شوند. در چنین فضایی، افراد کمتر در منطقه‌ی خاکستری باقی می‌مانند. به همین دلیل، نیروهای ارتجاعی هم خود را آشکارتر و افراطی‌تر نشان می‌دهند.

وقتی مبارزه سوسیالیستی و ضدامپریالیستی رشد میکند، طبقه حاکم و همچنین اپورتونیست‌ها رشد گرایش به سوسیالیسم و مبارزه ضدامپریالیستی را حمله به هویت خود تلقی می‌کنند و واکنشی تندتر از خود نشان می‌دهند. به بیان دیگر "آگاهی دیگران (توده)، تهدید علیه هویت آنهاست".

طبقه حاکم که آگاه‌تر شدن قدرت مردم را خطرناک می‌داند، برای مهار آن از طریق رسانه‌ها، امنیتی‌سازی، تبلیغات وسیع و گفتمان‌سازی تلاش می‌کند تا بخش‌هایی از جامعه را به عقب‌گرد سوق دهد. در این مسیر، تشدید ناآگاهی و تقویت ارتجاع و مسائل ضروری دفاع از طبقه حاکم و ابزار حفظ قدرت است.

به عنوان مثال، در انقلاب فرانسه با رشد آگاهی انقلابی مردم، یورش سلطنت‌طلبان به مردم آگاه و مبارز شدیدتر و خشونت‌بارتر شد.

در دهه‌های اخیر، رشد آزادیخواهی و گرایش سوسیالیسم انقلابی و برابری‌خواهی زنان و مردان در جهان، همزمان با رشد جریان‌های بنیادگرا و دست امپریالیست‌ها پیش رفته است. در ایران، با هر موج آگاهی مردم و خیزش انقلابی (به عنوان مثال پس از هر موج آگاهی، ۸۸، ۹۶، ۹۸، ۱۴۰۱) واکنش

ارتجاعی رژیم از یک طرف و تلاش‌های تحمیق‌کننده گروه‌های اپورتونیست در قالب گفتمان‌های ارتجاعی از طرف دیگر، شدت یافت.

این پدیده یعنی "افزایش ارتجاع همزمان با رشد آگاهی ستم‌دیدگان" با استفاده از نظریات مارکسیستی کاملاً قابل توضیح است و آگاهی طبقاتی، فهم تضاد منافع و دیالکتیک نیروهای اجتماعی کلید درک این واکنش ارتجاعی است.

مارکس معتقد بود که تاریخ، تاریخ مبارزه طبقات است. طبقه حاکم (بورژوازی) برای حفظ سلطه‌ی خود تلاش می‌کند مانع از آگاهی طبقات فرودست پرولتاریا، دهقانان و غیره و همچنین زنان، اقلیت‌ها و ... شود. وقتی طبقات تحت ستم شروع به آگاه‌شدن می‌کنند، دیگر نه فقط شرایط ظالمانه کار و زندگی خود را می‌فهمد، بلکه قادر می‌شوند ریشه‌های این شرایط را هم تحلیل کنند، آنها می‌بینند که ستم تصادفی یا طبیعی نیست، بلکه محصول نظم اقتصادی-سیاسی خاصی است. همین جهش آگاهی، لحظه‌ی آغاز مبارزه‌ی آگاهانه است.

در پاسخ به این تهدید، طبقه حاکم و نیروهای ارتجاعی به شدت واکنش نشان می‌دهند، چون موجودیت و منافع‌شان را در خطر می‌بینند.

نیروهای اپورتونیست و پروامپریالیست (از حزب توده و اکثریت گرفته تا اپورتونیست‌ها تا پروامپریالیست‌هایی همچون حامد اسماعیلیونها) همانقدر به حفظ سیستم سرمایه‌داری وابسته و حفظ تسلط امپریالیست‌ها در ایران کمک می‌کنند که نیروهای ارتجاعی حاکم با سرنیزه و

باید به شاه و "مدیران تکنوکرات غرب‌گرا" دل خوش کنند که در هر بسته‌بندی فربیکارانه ای هم که توزیع شوند هم و غمی جز حفظ نظام استثمارگرانه حاکم و دیکتاتوری ذاتی آن در جامعه علیه طبقه کارگر و توده‌های تحت ستم ندارند. در واقع، ساختار طبقاتی، نابرابری، سرکوب و وابستگی به امپریالیسم که ریشه‌ی همه آنهاست، سر جای خود باقی بماند و فقط شکل ظاهری آن عوض شود. از طرف دیگر، مزدورسازی، امنیتی‌کردن فضا، تخریب چهره‌ی انقلابیون واقعی، لجن‌پراکنی علیه فعالان مستقل، همه ابزارهای مشترک این اتحاد هستند. بسیاری از این چهره‌ها با دستگاه امنیتی هم‌راستا هستند یا سابقه‌ی همکاری مستقیم یا غیرمستقیم با آنها دارند. نزدیکی سلطنت‌طلبان با امثال ایرج مصداقی، که با فروش روح خود به ارتجاع، مأموریت تخریب چپ‌های انقلابی، اشاعه دروغ و شایعه‌سازی بر عهده گرفته، دقیقاً در این راستاست.

از طرف دیگر، آلترناتیوهای امپریالیستی در واقع تجمع نیروهای ارتجاعی در برابر سوسیالیسم است. از این جهت است که میبیینیم نیروهای سلطنت‌طلب، ناسیونالیست‌های ضدعرب یا ضدکرد، بخشی از اصلاح‌طلبان بریده، و حتی برخی «سکولارها»، همگی با هرگونه شعار کارگری، شورایی، یا ضدسرمایه‌داری مخالفت و مبارزه میکنند و همه دشمنان مردم متحداً تلاش کردند که شعار «زن زندگی آزادی» را که شعاری بی‌خطر و باب میل دشمنان مردم است به شعار محوری جنبش تبدیل کنند. چون خوب می‌دانند که خطر اصلی برای نظم آینده نه ملاست و نه شاه و نه اپورتونیست‌ها و نه نیروهای پروامپریالیست، بلکه آگاهی و سازمان‌یابی ستمدیدگان است.

در نتیجه، اتحاد نیروهای ارتجاعی در شرایط رشد آگاهی توده‌ها، پدیده‌ای طبیعی در مبارزه‌ی طبقاتی است. هرچه مردم رادیکال‌تر می‌شوند، طبقه‌ی حاکم و متحدان جهانی‌اش بیشتر برای ساختن آلترناتیوهای قلابی تلاش میکنند تا مبارزه را منحرف یا خنثی کنند.

در منطق مارکسیستی، وظیفه‌ی نیروهای آگاه نه فقط افشای این اتحادها، بلکه کمک به سازمان‌یابی مستقل طبقه کارگر حول تئوری انقلابی و در شرایط ما تئوری "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" است.

سهیلا- مرداد ۱۴۰۴ - آگوست ۲۰۲۵

واکنش نه نشانه ضعف آگاهی، بلکه نشانه تأثیرگذاری آن است.

در شرایط ایران، به‌ویژه اتحادهای گاه و بیگاه میان نیروهای ارتجاعی، امنیتی و "اپوزیسیون‌نما" مثل اتحاد رضا پهلوی و حامد اسماعیلیونها و حزب کاغذیها و حزب توده و اکثریت خائن و انواع و اقسام سلطنت‌طلبان، مجاهدین و حتی برخی "جمهوری‌خواه"های وابسته، کاملاً در چارچوب تحلیل مارکسیستی از پاسخ امپریالیسم و ارتجاع وابسته به آن علیه رشد آگاهی توده‌های مردم، قابل فهم است.

در سال‌های اخیر، مردم ایران نه فقط نسبت به فقر، فساد، سرکوب و ستم مذهبی معترض شده‌اند، بلکه آگاهی‌شان نسبت به ریشه‌های این مسائل افزایش یافته است. خیزش ۱۴۰۱ نشان داد که افشار آگاه نه فقط از حجاب اجباری، بلکه از ساختار سرمایه‌داری وابسته بیزار شده‌اند. اعتصابات کارگری (هفت‌تپه، نفت، فولاد و...) نیز نشان داد که عنصر آگاهی طبقاتی گسترده‌تر شده.

در پاسخ به این بیداری طبقاتی، رژیم متحدان تاریخی‌اش (و حتی دشمنان ظاهری‌اش) دست به ساختن آلترناتیوهای قلابی زدند (اتحاد رضا پهلوی، حامد اسماعیلیون، اصلاح‌طلبان، حزب توده و اکثریت و حزب کاغذی و ..) این آلترناتیو قلابی چند ویژگی کلیدی دارد: ساخت یک اپوزیسیون بورژوایی کنترل شده‌ی وابسته به غرب برای مهار جنبش مردمی.

وقتی امپریالیسم میبندد که هژمونی‌اش در قالب جمهوری اسلامی در حال از دست رفتن است، سعی می‌کند پیشاپیش، آلترناتیوی قلابی و بی‌خطر برای خودش بسازد تا از قدرت‌گیری آلترناتیوهای مردمی (مانند نیروهای مدافع سوسیالیسم) جلوگیری کند. به بیان دیگر، امپریالیسم که دشمن اصلی توده‌های مردم ایران است، وقتی که موقعیت خود را در ایران در خطر میبندد، تلاش میکند که استبداد نوین را جایگزین استبداد مذهبی حاکم کند. هدف امپریالیسم از تلاش برای ایجاد و تقویت آلترناتیو رضا پهلوی-حامد اسماعیلیون و ... دیگر پروامپریالیست‌ها، بازتولید همان نظم استبدادی پیشانقلابی است، فقط بدون عمامه. یعنی مردم به‌جای آخوند،

شکنجه و توجیه ایدئولوژیک و فرهنگی سیاستهای طبقه‌ی حاکم، این نقش را ایفا می‌کنند. اپورتونیسم و رویزیونیسم و ایده‌های پروامپریالیستی (که ظاهراً بی‌طرف و جهانی‌اند اما در واقع به نفع طبقه‌ی حاکم عمل می‌کنند) همانقدر برای حفظ سیستم سرمایه‌داری وابسته مهم هستند که ابزارهایی مثل دین.

از آنجا که هیچ تغییر اجتماعی بدون تضاد و کشمکش رخ نمی‌دهد، رشد آگاهی در طبقه‌ی فرودست نیز به طور خودبخود واکنش طبقه‌ی مسلط را برمی‌انگیزد. این تقابل و تضاد، جزئی از دیالکتیک تاریخ است. یعنی ارتجاع نه صرفاً یک انحراف یا تصادف، بلکه بخشی طبیعی از روند تکامل مبارزه‌ی طبقاتی است. هر جهش آگاهی، یک ضدحمله‌ی ارتجاعی هم تولید می‌کند. اما این ضدحمله‌ها نهایتاً نمی‌توانند روند تاریخ را متوقف کنند، بلکه بخشی از حرکت دیالکتیکی تاریخ به سوی رهایی هستند. به عنوان مثال در فرانسه پس از رشد آگاهی انقلابی در توده‌ها، سلطنت‌طلبان و کلیسا با تمام قدرت برای بازگرداندن نظم سابق برخاستند (و حتی مدتی موفق شدند). و یا به طور مثال در روسیه پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و رشد آگاهی کارگران، ارتجاع تزاری و بورژوایی سعی در بازگرداندن نظم قدیم کرد. تقویت نیروهای ضدانقلاب (جنگ داخلی، حمله‌ی خارجی) بخشی از همین پاسخ ارتجاعی بود. و یا به عنوان مثال در ایران در جریان انقلاب ۵۷، زمانی که شعارهای ضداستعماری و ضدامپریالیستی و تبلیغ و ترویج مبارزه مسلحانه قدرت گرفت، با حمایت امپریالیست‌ها نیروهای مذهبی ارتجاعی بر موج انقلاب سوار شدند و آن را مصادره کردند.

طبقه کارگر و زحمتکش‌شان آگاه برای پیروزی بر دشمنانشان نیاز به رهبری سازمان یافته‌ی رزمنده دارند که ایدئولوژی خود را کسب کنند و گسترش دهند. وقتی طبقه‌ی فرودست شروع به تولید رهبر آگاه و انقلابی خود می‌کند، طبقه‌ی حاکم روشنفکران خود را بسیج می‌کند — این‌ها همان فیلسوفان، روحانیون، دانشگاهیان، رسانه‌ها و اپورتونیست‌ها و رویزیونیست‌های بخشا چپ‌نما هستند که از عقب‌مانده‌ترین شیوه‌های حکومت سیاسی اجتماعی دفاع می‌کنند.

به طور خلاصه، وقتی مردم آگاه میشوند، ارتجاع هم خشن‌تر میشود چون بقای خود را در خطر میبندد. این

متمرکز نمود و سپس تعدادی از منشعبین به حزب کمونیستی که کومله و منصور حکمت در حال بنایش بودند پیوست و نشان داد که جایگاه واقعی در کجاست. تقابل با این شایعات، نکته ای که ما در

برخورد با رفقای هوادار بر آن انگشت می گذاشتیم این واقعیت بود که "هدف وسیله را توجیه نمی کند". ما در مقابل این تبلیغات مغرضانه تاکید می کردیم که وقتی برای توجیه یک امر نادرست یعنی انشعاب غیر اصولی به چنین وسائلی توسل جسته می شود باید مطمئن بود که خود انشعاب هم نادرست و غیر انقلابی است.

پرسش: شما انشعاب سال ۶۰ را غیر اصولی می نامید و در اثبات این امر بر فقدان مبارزه ایدئولوژیک پرولتری در آن مقطع تاکید دارید. شما حتی بحثهای جاری در درون تشکیلات را نه مبارزه ایدئولوژیک بلکه "جنجالی در درون سازمان" قلمداد می کنید آیا می شود در این باره بیشتر توضیح دهید و فرق این "جنجال" با مبارزه ایدئولوژیک پرولتری را بیشتر تشریح کنید؟

پاسخ: ببینید مهمترین خصوصیت یک مبارزه ایدئولوژیک پرولتری این امر است که این مبارزه حول وظایف مبارزاتی زنده که مبارزه طبقاتی جاری در مقابل آن سازمان قرار داده، به پیش برده شود. برای مثال در جنجالی که رفقای منشعب راه انداخته بودند همه تلاش شان این بود که این طور القاء کنند که "روح بیژن جزنی در مصاحبه زنده شده است" و به این ترتیب طرفداران این مصاحبه را جزئیست جا بزنند. در حالیکه آنها می توانستند برنامه سازمان با توجه به شرایط متحول جامعه را به عنوان محور اصلی مبارزه ایدئولوژیک قرار دهند و یا همین "گشودن جبهه شمال" را برای این موضوع در نظر بگیرند. امری که مبارزه ایدئولوژیک در حول آن می توانست وظایف مبارزاتی تشکیلات را طرح و روشن نماید. در حالیکه آنها در عمل از چنین مبارزه ای اجتناب می کردند و در مقابل این نظر که باید تحلیل مشخص سازمان در این زمینه را در اختیار هواداران و سازمان و جنبش انقلابی قرار داد مدعی می شدند که مگر رفیق مسعود احمدزاده در مورد ارجحیت شمال برای جنگ پارتیزانی ننوشته است؟ مگر ما پیرو نظر رفیق احمدزاده نیستیم؟ و مدعی نیستیم که پایگاه طبقاتی جمهوری اسلامی همچون رژیم شاه سرمایه داری وابسته است. پس باید مبارزه مسلحانه را از جنگل های شمال آغاز کرد. به این ترتیب مدعی می شدند که از آنجا که ما کتاب رفیق مسعود را قبول داریم خوب همان تحلیل وجود دارد و نیازی به تحلیل جدید وجود ندارد!

نکته دیگری که مبارزه ایدئولوژیک پرولتری را از جنجالی که رفقا شکل داده بودند متمایز می کند این واقعیت است که این مبارزه ایدئولوژیک باید همه جانبه باشد. نه این که تنها حول یک اثر

گفتگو با رفیق فریبرز سنجرى درباره قیام و تکوین تشکیلات چریکهای فدایی خلق ایران (۳۲)



توضیح فدایی: با اوج گیری انقلاب سال های ۵۶ و ۵۷ که آزادی زندانیان سیاسی در جریان آن، یکی از خواست های توده های میلیونی پیاخته بود، رژیم وابسته به امپریالیسم شاه که زیر ضربات انقلاب، آخرین نفس های خود را می کشید،

مجبور به تن دادن به خواست انقلاب و آزادی زندانیان سیاسی از زندان های سراسر کشور گشت. در ۲۰ دی ماه سال ۱۳۵۷ آخرین دسته از زندانیان سیاسی از سیاهچال های رژیم شاه آزاد گشتند. به همین مناسبت گفتگوی ترتیب داده ایم با رفیق فریبرز سنجرى که در آن سال جزء آخرین دسته زندانیان سیاسی بود که از زندان آزاد شدند. در این گفتگو به این واقعه و سیر پر شتاب رویدادها در آن روزهای پر خروش انقلاب می پردازیم و به خصوص تلاشمان این است که برای روشنی افکندن بر گوشه ای از تاریخ پر فراز و نشیب آن دوره به ویژه برای نسل جوان، از چرایی و چگونگی جدایی رفقای معتقد به نظرات اولیه چریکهای فدائی خلق _ که با نام رفیق مسعود احمدزاده شناخته می شود_ از سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از قیام بهمن جویا شویم و به خصوص دید واقعی تری از چگونگی تشکیل مجدد چریکهای فدائی خلق ایران و روندی که طی کرد، به دست آوریم. بخشهای قبلی این گفتگو در سایت siahkal.com برای علاقه مندان قابل دسترسی است.

پیام فدایی: شما در توضیحاتی که دادید تاکید داشتید که تبلیغات غیر واقعی و مغرضانه منشعبین، تشکیلات را مجبور به دادن اطلاعاتی تحت نام "بازهم شایعه" نمود. این شایعات و تبلیغات نادرست اساساً چه بودند و چه تأثیری روی هواداران سازمان داشتند؟

فریبرز سنجرى: ببینید اساس این شایعات بر این مبنا بود که ما تئوری مبارزه مسلحانه را رد کرده و دیگر به مبارزه مسلحانه اعتقاد نداریم. البته روشنه که حملات مغرضانه به مواضع اتخاذ شده در "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" خود زمینه ساز چنین شایعاتی بود. شایعاتی مبنی بر اینکه رفیق اشرف و یارانش اکثریتی و یا توده ای شده اند. خوب روشنه که این تبلیغات مغرضانه تأثیر خیلی منفی ای در سطح تشکیلات و افکار عمومی بر جای گذاشت. آنهایی که با ما در ارتباط مستقیم بودند و ما می توانستیم رو در رو واقعیات را با آنها در میان بگذاریم طبیعی بود که این شایعات را باور نمی کردند؛ اما رفقائی که ما امکان دیدار آنها را نداشتیم طبیعتاً از این شایعات تأثیر می گرفتند. برای نمونه مسئول شاخه کردستان که در آن زمان کاظم یعنی اصغر نیکخواه بود همین دروغها را با پیشمرگان سازمان در کردستان در میان گذاشته بود که بطور طبیعی باعث دوری بیشتر پیشمرگان از ما و حمایت از منشعبین شد. بد نیست همین جا اشاره کنم که کاظم بعدها پس از اینکه توانست مبارزه در جنگل را به بهانه ساختن یک "سازمان کمونیستی" متوقف سازد نیرو های این جریان را در کردستان

پاسخ: همان طور که قبلا هم اشاره کردم هدف از برخورد با مصاحبه همان طور که خود پیش‌برندگان این امر اذعان کردند "افشاگری" بود و نه دامن زدن به یک مبارزه ایدئولوژیک اصولی که به نیازهای مبارزاتی سازمان پاسخ دهد. از آنجا که مصاحبه با نام فرد مشخصی در سطح جنبش منتشر شده بود روشن بود که وقتی ایده‌های مطرح شده در آن انحراف از تئوری مبارزه مسلحانه - که مورد قبول همه بود - جلوه داده می‌شد بطور طبیعی افکار و اندیشه‌های آن رفیق مورد

تهاجم قرار گرفته و جایگاه تشکیلاتی اش مورد سوال قرار می‌گرفت. بعد ها هم دیدیم که رفیق صبوری که هدایت‌گر این جنجال بود در ادامه این افشاگری خواستار تغییر ترکیب مرکزیت شد و در عمل نشان داده شد که منظور، حذف رفیق اشرف از مرکزیت بود. از سوی دیگر مدافعین این جنجال به شدت مراقب بودند که حوزه برخوردشان از این "مصاحبه" که آنرا قبول نداشتند جلوتر نرود. تجربه نیز نشان داد آنها اهل یک مبارزه ایدئولوژیک اصولی که حول برنامه و وظایف مبارزاتی شکل گرفته باشد نیستند. این واقعیت را برخورد آنها با طرح مصوبه شورای عالی سازمان نیز بار دیگر به اثبات رساند.

اما در مورد این پرسش که ما یعنی مخالفین انشعاب در مقابله با این امر چه کردند. باید تاکید کنم که ما در مقالاتی که در نشریه درونی منعکس شد تلاش

کردیم نادرستی این روشها را نشان دهیم و وقتی هم که به خواست طرفداران انشعاب، مرکزیت بعد از نشست تغییر کرد سعی کردیم که شورای عالی سازمان مبارزه ایدئولوژیک حول طرح مصوبه شورا را به عنوان مبرم‌ترین و اصلی‌ترین وظیفه تشکیلاتی تعیین نماید - که چنین هم شد- تا بدین وسیله بتوان بر وضعیت بحرانی تشکیلات غلبه نمود و از انشعاب غیر اصولی جلوگیری نمود.

پرسش: با توضیحاتی که دادید لازم است سوال کنیم که مرکزیت سازمان چه کسانی بودند و بعد از تغییر مرکزیت، این نهاد چه ترکیبی پیدا کرد و همچنین تصمیم شورای عالی برای مبارزه ایدئولوژیک چه بود؟

پاسخ: فکر کنم قبلا در مورد ترکیب مرکزیت گفته باشم. در نشست آذر ۱۳۵۹ بر مبنای اساسنامه سازمان، یک شورای یازده نفره تشکیل شد که این شورا ۵ رفیقی که قبلا عضو مرکزیت بودند را به عنوان مرکزیت بعد از نشست انتخاب نمود. این رفقا اشرف دهقانی، محمد حرمتی پور، رحیم کریمیان، عبدالرحیم صبوری و من بودند. اما هنوز چیزی از عمر این مرکزیت نگذشته بود که برخی شروع کردند به تن دادن به سازماندهی این مرکزیت. روشن بود که اختلافات موجود نمی‌توانست بار تشکیلاتی به خود نگیرد. برای مقابله با این وضع، جلسه شورای عالی برگزار شد و در طی

سازمانی پیش برده شود؛ بلکه اتفاقا بر عکس، هر ایده نادرستی که از طرف رفقا بیان شده باشد باید آماج مبارزه و تصحیح قرار گیرد. از سوی دیگر، وقتی در دورن سازمان عده‌ای از رفقا از ایده‌های حاکم بر "مصاحبه با رفیق اشرف" پشتیبانی می‌کنند و آنها دهها اثر و مقاله دیگر نوشته و همه این مقالات با توافق همین رفقای که حالا به این نتیجه رسیده‌اند که روح بیژن جزنی در "مصاحبه" زنده شده، به نام سازمان منتشر شده بود پس باید تمرکز را بر همه زوایای تفکر این رفقا قرار داد و اگر چنین می‌شد آنگاه

منشعبین نمی‌توانستند با صدور احکام نادرستی مثل "روح بیژن جزنی در مصاحبه زنده شده است" جو سازی کنند و یا از تز "گشودن جبهه شمال" به عنوان ابزاری برای پیشبرد مقاصد تشکیلاتی خود استفاده کنند؛ آنهم در شرایطی که در نشست وسیع تشکیلاتی در آذر ماه سال ۱۳۵۹ طرفداران مصاحبه به آن رای مثبت داده بودند. همچنین باید توجه داشت که ما وقتی از مبارزه ایدئولوژیک پرولتری صحبت می‌کنیم و نه جنجالی برای پیشبرد اهداف تشکیلاتی؛ به این دلیل هم هست که در چنین مبارزه‌ای نمی‌توان اختلافات فی‌مابین مخالفین "مصاحبه" را ماستمالی کرد، کاری که رفقای منشعب می‌کردند. آنها در حالیکه اختلافات فاحشی در طرح مسائل با هم داشتند اما به دلیل مصالح عملی شان کاملا آنها را نادیده می‌گرفتند.

بگذارید در اینجا این را هم تاکید کنم که ما بعد از "مصاحبه" نزدیک به ۲۰ کتاب و جزوه منتشر کردیم که به جز دو جزوه "نگاهی به مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" و "سخنی با رفقا" که رفیق صبوری آنها را نوشته بود نویسندگان بقیه این آثار رفقانی بودند که از مواضع مصاحبه دفاع می‌کردند؛ خوب نمی‌شود که نظرات همه آن نوشته‌ها را درست و انقلابی دانست ولی باز هم مدعی شد که روح بیژن جزنی در "مصاحبه" زنده شده است!! اگر این رفقا می‌خواستند همه جانبه برخورد کنند باید ایرادات بقیه این نوشته‌جات را هم مطرح می‌کردند در حالیکه آنها با بیشتر این نوشته‌جات توافق داشتند. در خاتمه این پاسخ باید تاکید کنم که جنجالی که این رفقا بر پا کردند نه به نیازهای عملی کار مبارزاتی سازمان کمک می‌کرد و نه واقعا یک مبارزه ایدئولوژیک اصولی بود. این واقعیت در روندهای عینی پس از انشعاب، خود را نشان داد و در سرنوشت منشعبین منعکس شد.

پرسش: با توجه به توضیحاتی که دادید این سوال پیش می‌آید که چرا جناح خواهان انشعاب، بحث‌های داخلی را صرفا حول "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" پیش بُرد و شما در مقابل این امر چه کردید؟

باز هم شایعه!!!



سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

در شرایط بورژوازی وحشیانه رژیم وابسته به امپریالیسم جهانی به خلفای سراسر ایران، به همه سازمانها و نیروهای انقلابی و مرفعی، در شرایطی که رژیم ددمنش به هر وسیله ممکن متوسل میشد تا جنبش ضدامپریالیستی خلق ما را سرکوب کند و در این راه از اعدام دختران و پسران کم سن و سال هم دریغ نداشت. مردم ما بیش از پیش خواهان وحدت و همکاری هر چه بیشتر نیروهای ضدامپریالیستی بوده و انتظار داشتند این وحدت و همکاری قدرت مبارزاتی نیروها را در مقابل بورژوازی وحشیانه رژیم افزایش دهد..... ما رسماً اعلام می‌کنیم که گرچه وجود اختلاف نظر در هر سازمان امری طبیعی است و بدون شک در سازمان ما نیز روی باره‌ایی از مسائل نظرات متفاوتی وجود داشت اما با توجه به کودتای تشکیلاتی منشعبین در چند ماه قبل از انشعاب و از بین رفتن هر گونه فضای بحث و گفتگو در سازمان ما انشعاب اساساً به اعتبار مرزبندی مشخص بین استراتژی و تاکیکهای متفاوت و مسائل نظری نبوده بلکه به علت دیدگاههای غلط تشکیلاتی و ناشکیبهای خرده بورژوازی صورت گرفته است. ما در اینجا قصد نداریم که وارد جزئیات موارد مورد اختلاف و شیوه‌های برخورد منشعبین شویم بلکه هدف از نوشتن مطالب فوق بیان زمینه‌هایی است که باعث گسترش یک شایعه مبتذل و بی‌اساس در باره چریکهای فدایی خلق و بورژوازی فدایی خلق "رفیق اشرف دهقانی" میشد..... منشعبین که در مقابل ستولات هواداران سازمان و مردم در باره علت انشعابشان پاسخی واقعی و منطقی نداشتند، لاجرم فرسکارانه و بدور از اخلاق کمونیستی متوسل به دروغ شدند و اینطور اشاعه دادند که علت انشعاب رد تئوری مسلحانه هم استراتژی و هم تاکیک از طرف چریکهای فدایی خلق بوده و در این رابطه تا بدینجا پیش رفتند و شایع کردند که ما به اکثریت پیوسته ایم. این برخورد غیراصولی و غیر انقلابی منشعبین که آنها برای توجیه کودتای تشکیلاتی خود بدان متوسل شده بودند، اکثریت خانی را بر آن داشت که با استفاده از این موقعیت به بخش شایعات کذب در مورد ما پردازد و به این وسیله مردم را نسبت به "چریکهای فدایی خلق" بدبین و مایوس ساخته و به اصطلاح ما را به انفعال سیاسی بکشاند. کار به آنجا رسیده است که اکثریت خانی این فرزند خلف آن پدر نامشروع (حزب توده) که حقا در نوکری به امپریالیسم و سکان زنجیری اش چیزی از پدر خویش کم ندارد، کادرها و هواداران خویش را برای اشاعه هر چه بیشتر این شایعه با در حقیقت این توطئه سازمان داده شده است. ما فکر می‌کنیم این جریان خانی و منحط که لحظه‌ای از زندگی خویش را جدا از توطئه علیه خلق نگذرانده، با صلاحدید رژیم به طرح‌چیزی این توطئه ننگین پرداخته است. اعضاء و کادرهای این جریان حتی به در خانه‌های هواداران ما میروند و رسماً از به اصطلاح اکثریتی شدن "رفیق اشرف دهقانی" خبر میدهند، با جنبش‌های آزادیبخش منطقه تماس میگیرند و خبر رسمی پیوستن چریکهای فدایی خلق را به اکثریت اعلام می‌نمایند. ... در خاتمه بار دیگر به خلق فرمان خویش اطمینان میدهم که ما چریکهای فدایی خلق ایران با اعتقاد به تئوری مبارزه مسلحانه که در کتاب ارزنده "رفیق کبیر مسعود احمدزاده" (مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکیک) مدون است همچون گذشته تا آخرین قطره خون خود بر علیه امپریالیسم و سکان زنجیریش در کنار خلق فرمان ایران خواهیم جنگید و راه پرشکوه رفقای شهید خود را ادامه خواهیم داد. ایمان داریم که برجم بیرونی را تنها با خون میتوان سرخ کرد.

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادیست!

پیش بسوی سازماندهی مسلح توده‌ها!

نابود باد نفوذ مودبانه اورتونیسیم در صفوف چریکهای فدایی خلق!

مرگ بر فریبکاران و دغلبکاران!

مرگ بر امپریالیسم و سکان زنجیریش!

با ایمان به بیرونی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران

شماره ۱/۹/۶۰ ۶۶

یا زود با انشعابی ناخواسته به دو بخش تبدیل می شود که متأسفانه همین طور هم شد. اما در مورد اینکه تصمیم شورای عالی برای مبارزه ایدئولوژیک چه بود باید تاکید کنم که بر کسی ناروشن نبود که سازمان دارد در بدترین شرایط ممکن دو شقه می شود به همین دلیل هم شورای عالی طرحی برای تعیین برنامه مبارزاتی سازمان پیشنهاد کرد و اکثریت آرا تاکید نمود که عاجل ترین وظیفه مرکزیت پیشبرد این طرح می باشد. این "طرح بحث" در باره مبارزه ایدئولوژیک در جلد سوم کتاب "بر ما چه گذشت" درج شده که در سال ۱۳۶۲ از سوی ما منتشر شده است و در سایت سیاهکل هم موجود است و از طریق این لینک، قابل دسترسی می باشد: bar-ma-cheh-gozashat-jeld-sevom.pdf. به همین دلیل هم از تکرار آن خودداری می کنم. (ادامه دارد)

بحث هائی که شد رفیق صبوری پیشنهاد تغییر مرکزیت را داد و رفیق اشرف هم که به روشنی می دید منظور، حذف او از مرکزیت می باشد برای این که اختلافات به نادرست روی این امر متمرکز نشود - با اینکه اکثریت اعضای شورای عالی از مواضع "مصاحبه" پشتیبانی می کردند- آگاهانه تاکید نمود که خواهان بودن در این مرکزیت نیست. خلاصه پس از بحثهای فراوان، مرکزیت جدیدی انتخاب شد که به جای رفقا اشرف دهقانی و رحیم کریمیان بر اساس پیشنهاد رفیق صبوری، رفقا بهرام و کاظم (اصغر نیکخواه) در آن قرار گرفتند. در این مرکزیت با وجود اینکه که رفیق صبوری تلاش غیر اصولی زیادی کرد که هیچ یک از طرفداران مصاحبه حضور نداشته باشند اما سرانجام مرکزیت جدید با ترکیب رفقا صبوری، حرمتی پور، بهرام و کاظم و من شکل گرفت. مرکزیتی که همه قرائن نشان می داد که دوام زیادی نخواهد داشت و تشکیلات دیر

۴۶ سال سرکوب و اعدام، ... از صفحه ۱۶

برخاسته از ماهیت نظام دیکتاتوری حاکم و نتیجه ی ضعف آن در حل بحران های لاعلاج این رژیم دار و شکنجه است. رژیم وابسته حاکم از نظر اقتصادی ورشکسته و از نظر اجتماعی مورد تنفر طبقه ی کارگر و زحمتکش می باشد که به واقع بخش زیادی از جمعیت کشور را تشکیل می دهند، در نتیجه ناگزیر است به سرکوب برای بقای بیشتر خود متوسل شود.

امروز زمانی که جمهوری اسلامی با وفاحت و بی شرمی تمام، جوانان معترض را با پرونده های جعلی و جرم های ساختگی خودش به چوبه های دار می سپارد، ما با سیاستی تازه روبرو نیستیم بلکه این تداوم همان سیاستی است که از زمان به قدرت رسیدنش بدان دست زده و این سیاست درست همان سیاست پاکسازی انقلابیون می باشد؛ یعنی همان خفه کردن هر فریاد آزادیخواهانه و حذف فیزیکی بهترین فرزندان این آب و خاک.

در سالگرد کشتار زندانیان سیاسی، برای ما، یادمان رفقای جان باخته در دهه ی ۶۰ و تابستان ۶۷ نه برگزاری یک مراسم سوگواری، که تاکید بر تعهدی است برای ادامه ی مبارزه تا بر انداختن دیکتاتوری و نظام استعمارگرانه سرمایه داری حاکم! هدفی که یکایک آن عزیزان برایش جان دادند. یادمان آن شهیدان سلاحی است در دست ما برای افشای هر چه بیشتر ماهیت جنایتکار و وابسته ی این دیکتاتوری برای پیوند دادن مبارزه علیه سرکوب دیروز و امروز و همچنین برای زنده نگه داشتن امید به آینده ای آزاد و انقلابی.

جنايات دهه ی ۶۰ به ویژه قتل عام تابستان ۶۷ پایان یک دوره نبود، بلکه تشدید کوششهای یک نظم فاشیستی بود که در آن اعدام، شکنجه، سرکوب سیستماتیک و امنیتی سازی جامعه ابزار بقای رژیم شد.

امروز، زندان های جمهوری اسلامی پر است از جوانان آزادی خواه، زنان مبارز، فعالین کارگری، فعالین دانشجویی، کارگران معترض، معلمان و... در این رژیم اعدام مبارزان کرد و بلوچ و عرب و افغان به یک روال تبدیل شده، انگار که جان انسانها بی ارزش ترین چیز برای این رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی است.

سیاست های جنایتکارانه علیه کارگران، کشاورزان و مهاجران و دیگر زحمتکشان جامعه، از فقر و بی خانمانی گرفته تا کار اجباری کودکان، کارگری با دستمزد زیر خط فقر و همچنین اخراج های گسترده، نشان می دهد که این نظام دشمن قسم خورده ی طبقه ی کارگر و خلق های محروم ایران است. همه و همه ی این سیاستها، ادامه ی همان پروژه ایست که از ابتدای حاکمیت این رژیم شروع و در تابستان ۶۷ به اوج خود رسید و امروز همچنان ادامه دارد یعنی نابودی کامل مقاومت سازمان یافته، ریشه کنی امید انقلابی، و برقراری یک سلطه ی مطلق سرمایه داری به کمک ارتجاع مذهبی!

تجربه نشان داده که تنها راه نجات در برابر چنین نظامی، نه باور و دامن زدن به افسانه اصلاح طلبی، کار آرام سیاسی و "رژیم پنج" بلکه مبارزه قهر آمیز متحدانه ها می باشد. تجربه ی مبارزات تمامی این سالها نشان داده که این نظام بر پایه دیکتاتوری و سرکوب بنا شده و تنها با سرکوب می تواند دوام بیاورد. پس راه رهایی از مسیر مبارزه ی آگاهانه و سازمان یافته ی قهرآمیز انقلابی و آن هم به رهبری طبقه ی کارگر می گذرد.

مبارزه ای طبقاتی، مبارزه ای توده ای و طولانی برای در هم شکستن تمامی نهادهای قدرت بورژوازی حاکم، و مقاومتی سازمان یافته، مسلحانه و توده ای برای تضعیف و نابودی ماشین سرکوب و ایجاد پایه های یک نظام دمکراتیک به رهبری طبقه کارگر که سلطه امپریالیسم و سرمایه داران حاکم را از ریشه قطع کرده باشد.

ما نیز (جریکهای فدایی خلق) در کنار دیگر نیروهای رادیکال و ضد امپریالیسم بر این باوریم که تنها راه نجات مردم ما از این اوضاع، سرنگونی انقلابی این رژیم دیکتاتور و وابسته و بنیان گذاری نظامی نوین بر مبنای آزادی، برابری و سوسیالیسم است و تنها با ریشه کن کردن این نظام ضد انسانی ست که می توان بطور عملی یاد تمامی شهدای راه آزادی و سوسیالیسم را پاس داشت و به کابوس سرکوب، شکنجه و اعدام پایان داد.

در این مسیر باید از حافظه ی جمعی خود دفاع کنیم، باید حقیقت را فریاد بزنیم باید نگذاریم فراموشی، تحریف، و سازش جای حقیقت را بگیرد، یادمان هر ساله ی شهدای دهه ی ۶۰ و به ویژه تابستان ۶۷ اعلام وفاداری است به همه ی جانبازگان راه آزادی و اعلام تداوم مبارزه علیه رژیمی که تنها با سرنگونی انقلابی اش می توان به آزادی رسید.

شکنجه و اعدام و سرکوب تمام نمی شوند مگر با سرنگونی انقلابی این رژیم منغور و پوسیده!

یاد عزیز تمامی جانبازگان راه آزادی و سوسیالیسم گرامی و راه سرخشان پر رهرو باد

ف رُخ بین - ۲۹ جولای ۲۰۲۵

هر لحظه امکان تعمیق جنبش و یک انقلاب کامل و واقعی وجود خواهد داشت از این رو با یک فرمان و امضای خمینی جلال، پس از پایان ۸ سال جنگ امپریالیستی ایران و عراق که یکی از اهدافش سرکوب انقلاب بود، بهترین فرزندان خلق راهی گورستانها شدند.

کشتار تابستان ۶۷ یک قتل عام از

پیش برنامه ریزی شده سیاسی بود. یکی از بزرگترین اهداف این نسل‌کشی، از میان بردن نسلی از پر شورترین و مبارزترین دختران و پسران انقلابی بود که با الهام از جنبش مسلحانه دهه ۵۰ و بخصوص مبارزات قهرمانانه چریکهای فدایی خلق در این دهه، در جریان انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ به میدان آمده بودند و خطر بزرگی برای نظام سرمایه داری حاکم بودند.

از سال ۱۳۵۷ تا همین لحظه جمهوری اسلامی پیوسته بر اساس سرکوب، ارباب و خشونت سیستماتیک حکومت کرده چرا که رژیم جمهوری اسلامی یک حکومت وابسته به امپریالیسم و ارتجاعی است که بقای خودش را در خاموش کردن هر صدای آزادی خواهی و برابری طلبی می بیند. چون هر بار در اشکال مختلف از مبارزات خلق کرد و ترکمن صحرا (۱۳۵۸) تا جنبش ۸۸ تا دی ۹۶، آبان ۹۸ و خیزش بزرگ ۴۰۱ مردم به خیابانها آمدند این رژیم خونخوار فقط با گلوله، زندان، شکنجه، و اعدام پاسخ آنان و مطالبات برحقشان را داد.

بعد از گذشت چهار دهه، اکنون نیز (۱۴۰۴) بار دیگر شاهد اوج گرفتن موج دستگیریها آن هم به بهانه های واهی (جاسوسی برای اسرائیل) و تداوم اعدامها هستیم. فعالین کارگری، دانشجویی، زنان، معلمان و توده های رنجبر مناطق تحت ستم مانند بلوچستان و کردستان که یا هم اکنون زندانی اند و زیر شکنجه و یا زیر حکم اعدام از قربانیان یورش اخیر جمهوری اسلامی به مردم ما هستند. از دیدگاه نظری ما (چریکهای فدایی خلق) این شدت سرکوب نه نشانه ی قدرت جمهوری اسلامی، بلکه

ادامه در صفحه ۱۵



۴۶ سال سرکوب و

اعدام.

۴۶ سال

مقاومت

و مبارزه!!!

و شکنجه و اعدام بود اما در همان حال دهه مقاومت در زندانها نیز بود.

جمهوری اسلامی که با ماموریت سرکوب انقلاب و توسط امپریالیستها به اریکه قدرت رسانده شده بود خیلی زود به این موضوع پی برد و فهمید که نمی تواند حاکمیت خود را بدون خون، بنا و نظام امپریالیستی را حفظ کند، به همین دلیل هم به سرکوب گسترده ی نیروهای انقلابی به ویژه نیروهای چپ و کمونیست (فدایی) و مبارزین کرد و بلوچ و هواداران مجاهدین خلق دست زد و خیلی سریع در دهه خونین ۶۰، زندانها به قتلگاه زندانیان سیاسی تبدیل شدند. در شهریور ۶۷ هزاران زندان سیاسی که حتی بسیاری از آنان در سالهای پیش در بیدادگاههای جمهوری اسلامی محاکمه و محکوم شده بودند در سکوت، در پشت درهای آهنین و بسته ی زندانها دسته جمعی اعدام شدند. این کشتارها نه از سر ضعف لحظه ای حکومت و نه یک تصمیم لحظه ای بود، بلکه این اقدام از ماهیت بنیادین این رژیم و نیاز آن به سرکوب سیستماتیک مخالفان انقلابی و آزادیخواه و برقراری سکوت گورستان در جامعه ما نشأت می گرفت.

جمهوری اسلامی درست از همان فردای به قدرت رسیدن، علیه کارگران و توده های انقلابی، (خلق کرد و بلوچ، ترکمن، عرب) و به ویژه زنان پیشرو و به پا خاسته به گونه ای اعلام جنگ کرد. چون به خوبی می دانست که نیروهای به واقع انقلابی در شرایط رشد مبارزه می توانند به راحتی پایه های این رژیم را متزلزل کنند. مهمتر از آن، رژیم جمهوری اسلامی به یقین می دانست که قیام ۵۷ ناقص مانده و اگر این نیروهای انقلابی و آزادیخواه در میدان باشند

بار دیگر تابستان فرا رسیده است، فصلی که برای مردم ستمدیده ما و نیروهای انقلابی یاد آور یکی از وحشیانه ترین جنایات های رژیم دار و شکنجه ی جمهوری اسلامی است: قتل عام هزاران زندانی سیاسی تابستان ۱۳۶۷!

در نگاهی تاریخی، این جنایت تنها یک رویداد اتفاقی و بدون ارتباط با شرایط

عمومی جامعه نیست، بلکه نقطه ای از زنجیره ی خونینی است که از سرکوب های دهه ی شصت آغاز شد، این جنایت ادامه ی سیاست های سرکوبگرانه ای بود که از ابتدای به روی کار آمدن جمهوری اسلامی تا به امروز نیز به اشکال مختلف ادامه دارد.

این قتل عام نه ناشی از خشونت کور مثنی آخوند که بخش آگاهانه ای از استراتژی طبقاتی جمهوری اسلامی برای نابودی همه دستاوردهای قیام بهمن ۱۳۵۷ بود، قیامی که نقطه اوج انقلاب در سالهای ۵۶، ۵۷ بود که در همان مراحل تکوین و رشد خود خیلی زود توسط امپریالیستها در کنفرانس گوادلوپ به انحراف کشیده شد و نتوانست به ثمر بنشیند و به یک انقلاب واقعی تبدیل شود.

یادآوری و بازخوانی این سرگذشت خونین و دردناک نه از سر نوستالژی، بلکه به مثابه بخشی از مبارزه ی زنده و جاری مردم ماست، چرا که ماهیت واقعی جمهوری اسلامی اساساً تغییر نکرده است. رژیم جمهوری اسلامی همان رژیم سرکوب گری ست که بود، با همان ابزارهای سرکوب، با همان ترس از آگاهی توده های مردم و سازمان یافتگی آنان و مهم تر از آن با وحشت روزافزون از مقاومت آنان.

دهه ی شصت، دهه ی سرکوب خونین انقلابیون، سرکوب وحشیانه سازمانهای سیاسی و سرکوب توده های ستمدیده بود. دهه ی شصت، گرچه دهه ی اعمال خفان، و دیکتاتوری عریان مبتنی بر سرنیزه

تمام توان و بر اساس درک و برداشت تجربی و فکری اش از طریق فرزندش نادر جذب این جنبش شده و سپس تا حد کادری حرفه ای آگاهانه در خدمت جنبش انقلابی قرار گرفته است.

از اینجا که سرنوشت فرزندان خردسال مادر شایگان، ابوالحسن، ارژنگ و ناصر، علاوه بر نادر شایگان که در پنج خرداد سال و پنجاه و دو در درگیری با مزدوران ساواک به خاک افتاد و چگونگی قرار گرفتنشان در متن مبارزه مسلحانه همواره، مورد سوال و پرسش بسیاری قرار داشته است، کتاب خاطرات مادر شایگان برای اولین بار به دقیق ترین و صریح ترین شکلی از روند فعالیت‌هایی که نادر شایگان و گروهش در آن درگیر بودند پرده برداشته و چگونگی قرار گرفتن در بطن مبارزه گروهی را توضیح می‌دهد که از آمادگی لازم برای عکس العمل و مانور در برابر خطرات و پیش آمدهای احتمالی برخوردار نبوده و همین امر منجر به روندهای بی بازگشت بعدی گشته است که در کشور دیکتاتور زده و استبداد خونریز حاکم بر آن، گریزی از آن نبوده است و توضیحات مادر عملاً و بوضوح نقطه پایانی است بر انواع و اقسام حدس و گمانهای ساده اندیشانه و مغرضانه که فاقد وجاهت عینی و واقعی اند و خواننده خاطرات مادر برای اولین بار با اطلاعات و داده‌های مستقیم از سوی رفیق مادر داده شده آشنا میشود که پاسخگوی وضعیت موجود در مورد چگونگی و چرایی قرار گرفتن ابوالحسن و ارژنگ و ناصر شایگان در متن مبارزه می‌باشد.

همچنین در کتاب خاطرات مادر شایگان به اطلاعات دست اولی بر میخوریم که از کیفیت و جایگاه گروههای معتقد به مبارزه مسلحانه و روابط و ضوابط حاکم بر آنان اعم از گرایشهای سیاسی و یا فرهنگی حاکم بر آنان و یا وجوه تمایزشان اطلاعات جالبی بدست میدهد، گروهها و سازمانهایی، چون گروه نادر شایگان و گرایشهای نظری اش و یا جریان منسوب به مصطفی شجاعیان، تحت عنوان "جبهه دمکراتیک خلق" و یا چریکهای فدایی خلق و از زبان مادر شایگان می‌شنویم که چه تمایزاتی بین دیدگاههای مصطفی شجاعیان و مثلا چریکهای فدایی خلق و یا گروه نادر شایگان موجود بوده است که منجر به قطع ارتباط و عدم همکاری با وی گشته است و همزمان چگونه رفقای چون مرضیه اسکویی و صبا بیژن زاده با نقد فکری از نظرات شجاعیان به چریکهای فدایی خلق پیوسته اند.

ادامه در صفحه ۱۹



نگاهی به کتاب خاطرات رفیق مادر

و سختیها و مصائب آن به مبارزه ای جدی و پی گیر ارتقا پیدا کرده است. کتاب خاطرات مادر شایگان با زبانی ساده و شیوا توضیح میدهد که چگونه مادر شایگان، به عنوان انسانی ساده و تحت ستم با درک تجربی خویش از زندگی و فقر و ستم حاکم بر آن در دوران ستم شاهی به زنی برخوردار از درک و آگاهی طبقاتی فرا رونیده و ضمن همراهی و همگامی با فرزند مبارزش نادر شایگان، راه و رسم مبارزه در جهت تغییر وضعیت موجود را بر می‌گزیند. خاطرات مادر شایگان در عین حال بیانگر میزان استقلال و استحکام شخصیتی و فکری این مادر مبارز بوده و خاطرنشان می‌سازد که باید او را به عنوان زنی رزمنده و برخوردار از اندیشه و انگیزه مبارزاتی فردی دید که خارج از حیطه هر سایه و اتوریته فردی دیگری قرار می‌گیرد و این درست بخشی از شخصیت و ویژگی اخلاقی و فکری و تجربی فردی و مبارزاتی وی بوده است که به زندگی شخصی و سیاسی وی شکل داده است و در مبارزه و مقاومت طولانی وی باعث گشته همواره سربلند و سرافراز در مقابل داغ و درفش و زندان ایستاده گی کند.

در کتاب خاطرات مادر شایگان برای اولین بار بطور مستقیم، صریح و واضح از چگونگی روابط و ضوابط حاکم بر بخشی از جنبش مسلحانه پرده بر داشته شده، روابط و ضوابطی که ناظر بر چگونه نقش رابطه این جنبش با خانواده ها و اعضای مختلف آنرا در برمی‌گیرد و همزمان چگونگی ایفای نقش خانواده ها و بخصوص مادران در این جنبش را نشان میدهد و در مورد مادر شایگان بطور مشخص بیانگر این است که چگونه وی به سرعت و با

اخیرا کتابی حاوی خاطرات و تجارب مبارزاتی رفیق فاطمه سعیدی (مادر شایگان / رفیق مادر) توسط انتشارات چریکهای فدایی خلق منتشر شده است.

کتاب مزبور که بواسطه تلاش و کوشش بی دریغ رفیق اشرف دهقانی تدوین و تنظیم شده بیان مستقیم خاطرات مادر شایگان می‌باشد که توسط خود وی و پس از قیام بهمن بطور شفاهی ضبط و سپس پیاده گشته است، خاطرات رفیق مادر که تحت عنوان "مادری از تبار رنج، همیشه ای از بیداری" منتشر گشته، دارای ویژگیهای خاص و برجسته ای است که خواندن آن را برای تمامی علاقمندان و برای همه فعالین مبارزه در جهت تغییر شرایط حاکم در جامعه ما واجب می‌سازد. شاید بتوان کتاب خاطرات رفیق مادرو ویژگی های آنرا چنین توضیح داد:

کتاب نقل مستقیم و بدون واسطه ای با زبان و بیان مادر بوده و همانطور که در مقدمه آن توسط رفیق اشرف دهقانی قید شده هیچ گونه دخل و تصرف و تغییری در شیوه زبان و بیان صمیمیت جاری در آن صورت نگرفته است و برای همین خواننده میتواند بطور واضح و مستقیم از طریق این خاطرات با نوع نگاه و زبان و بیان رفیق مادر ارتباط برقرار کند.

زبان حاکم در کتاب از چنان صمیمیت و سادگی و صراحتی برخوردار است که به راحتی می‌توان درک و فهم و شخصیت مقاوم آنچه را که مادر شایگان بود و آنچه را که بر او رفت را به روشنی تجسم نموده و دریافت و رفیق تدوین کننده کتاب نیز با صداقت تمام به این سادگی و صراحت و صمیمیت وفادار مانده است.

در این کتاب برای اولین بار خوانندگان و علاقمندان به چگونگی زندگی و مبارزه مادر شایگان با گوشه ها و زوایایی از زندگی او آشنا می‌شوند که از کودکی تا پیوستن او به مبارزه مسلحانه و مقاومت در زیر شکنجه های ساواک را در بر می‌گیرد.

در این کتاب، مادر شایگان، تمامی اطلاعات لازم در زمینه های اجتماعی و سیاسی بی را که منجر به چگونگی رشد و پرورش او شده و او را به سمت مبارزه کشیده است را بدست میدهد، زمینه هایی که در ابتدا با رنجی غیر قابل باور از فقر و تنگدستی در خانواده ای روستایی آغاز شده و در ادامه تلاش برای تازع بقای خویش در جامعه ای مردسالار و شدیداً زیر ستم طبقاتی و علیرغم تمامی پیچیدگیها

تبلیغات رذیلانه و فریبکارانه خود مانند " رژیم جنج" و غیره پرداخته و تلاش نمودند دشمنان مردم ایران را در نقش ناجی جلوه دهند.

از سویی دیگر، صدای خائنین و وطن فروشان سلطنت طلب به سرکردگی رضا پهلوی منفوردر بلند گوها و رسانه های امپریالیستی رساتر گردیده و به فرمان این مزدور خائن در حالیکه مردم کشورمان در زیر بمب ها و موشک های اسرائیلی کشته می شدند، حامیانش بساط جشن و پایکوبی، بی شرمانه ای را در برخی از کشورها بر پا کردند که با خشم و انزجار مردم داخل و خارج کشورمان روبرو گردیدند و مردم به درستی نام وطن فروشان و خائنین را نثار آنان کردند. اما رسانه های خودفروخته همچنان برای اهداف فریبکارانه و سودجویانه بیکار ننشسته، مرتبا به تهیه گزارش ها، پیام ها، گفتگوها و غیره با رضا پهلوی منفور و آلترناتیو سلطنت پرداختند از جمله به بعضی از آنها مانند " پیام شاهزاده پهلوی به مردم ایران"، "گفتگوی ویژه با شاهزاده رضا پهلوی"، "نشست مطبوعاتی بین المللی شاهزاده پهلوی"، "همایش همکاری ملی برای نجات ایران"، " پیام شاهزاده رضا پهلوی به نیروهای نظامی، انتظامی و پلیس" و دهها گفتگو و گزارش دیگر می توان اشاره کرد.

در اینجا اگر نگاهی هر چند کوتاه به برخی از واکنش های مردم در یک مصاحبه تلویزیونی که با نام " پیام شاهزاده رضا پهلوی به مردم ایران همزمان با درگیری نظامی جمهوری اسلامی و اسرائیل" از تلویزیون معلوم الحال ایران اینترنشنال پخش شد، بیندازیم، شاهد نفرت و انزجار مردم از این چهره منفور و دست نشانده پروژه های امپریالیستی خواهیم بود. اینها القابی است که به این نوکر منفور داده شده است. " نوکر اسرائیل"، "عجب شاهی دارن، مردم تو میکشن میگی بریم باشون همکاری کنیم، کجای کاری"، " تو لازم نکرده برا ما تصمیم بگیری و حرفای کسی رو زیر نویس کنی که بچه های کوچک کشورم رو داره میکشه"، " خفه شو، " بازم بازار پول جمع کردنته، قمار باز دیو"، "تو کیستی که از ایران و ویرانی حرف میزنی"، " برو مزدور"، " خوشم میاد ازش، خیلی احمقه"، " گربه منتظر گوشت است"، " بشین سرجات فرصت طلب بدبخت"، " اینها کور خوردن که مینون رضا پهلوی رو سر

امپریالیسم، قبل از جنگ ۱۲ روزه، چنان ترس و هراسی در دل حاکمان دو کشور بوجود آورد که جنگ را بهترین گزینه و ابزار برای نجات، بقاء و سرکوب هرچه بیشتر مردم در کارنامه سراسر کشتار و خیانت خود قرار دادند.

همانطور که شاهد بودیم، رژیم سرکوبگر جمهوری

اسلامی که در زیر شدیدترین اعتراضات و اعتصابات، مانند اعتصابات رانندگان کامیون و کامیون داران که در ۳۱ استان و ۱۵۲ شهر کشور جریان داشته و یا همچنین اعتراضات دیگر توده های ستمدیده به گرانی، بیکاری، فساد و دیگر مشکلات اقتصادی و اجتماعی که سردمداران رژیم حاکم را در تنگنا و حلقه محاصره مردم قرار داده بود جنگ را بهترین گزینه و ابزار برای نجات و تشدید هر چه بیشتر سرکوب ها به سیاست جنایتکارانه خود اضافه کردند.

همچنین رژیم صهیونیستی اسرائیل که در گیراعتراضات خیابانی، علیه سیاست های جنگ طلبانه و بغایت ارتجاعی نتانیاهاو در نسل کشی مردم فلسطین قرار گرفته بود و یا بحران های سیاسی و مشکلات و خواسته های دیگر مردم، که با شروع جنگ و ارتجاعی، همگی به حاشیه رانده شده و نتانیاهاوجنایتکار توانست نفسی تازه کند.

بدون هیچگونه تردیدی، جنگ دو رژیم وایسته ایران و اسرائیل با کارگردانی امپریالیسم امریکا و حامیانش طراحی گردید تا به آشوب کشاندن بیشتر منطقه خاور میانه، حضور نظامی شان را تشدید و با کشتار انسان های بی گناه و همچنین با فروش تجهیزات نظامی بیشتر، کشورهای منطقه را هر چه بیشتر وایسته و میلیتاریزه کنند. در همین راستا، ما شاهد کشتار مردم بی گناه و بی دفاع کشورمان به بهانه حمله به تاسیسات اتمی و نظامی از طرف رژیم های جنگ افروز اسرائیل و آمریکا بوده ایم، آنها همچنین برای توجیه سیاستهای جنایتکارانه خود از طریق بلندگوها و رسانه های خود فروخته امپریالیستی از آمریکا تا اروپا و کشورهای دیگر با بوق و کرنا به

جنگ دوازده روزه.

افشاگر چهره واقعی سلطنت طلبان



در جنگ ۱۲ روزه، رژیم صهیونیستی و کودک کش اسرائیل و رژیم ارتجاعی و سرکوبگر جمهوری اسلامی که با حمایت و پشتیبانی بی چون و چرای کشورهای امپریالیستی به ویژه دخالت مستقیم آمریکا جریان یافت، ما شاهد تلاش های بی وقفه رسانه های امپریالیستی در جهت تحریف حقایق واقعی و در جهت آلترناتیوسازی مطلوب آنان بوده ایم، تا بار دیگر با کشتار و ویرانی مردمان بی گناه، به کسب و کارشان رونق بیشتری بدهند. یکی از این به اصطلاح آلترناتیو هاسلطنت طلبان بودند.

سیر رویدادها بار دیگر چهره کره و ضد انسانی دشمنان مردم مزدورانشان (سلطنت طلبان منفور) که در جنگ ارتجاعی رژیم های اسرائیل و ایران بر روی اجساد کشته شدگان این جنگ یعنی زنان، کودکان و انسان های بی گناه به رقص و پایکوبی پرداختند و به کارنامه سراسر ننگین و وطن فروشی خود، برگ دیگری از خیانت به مردم کشورمان را به ثبت رساندند.

بی تردید، رژیم های سرکوبگر سرمایه داری برای سرپوش گذاشتن بر جنایات، بحران ها و یا ناتوانی در برابر خواسته ها و مبارزات توده ها و غیره به یکی از شیوه های مرسوم خودشان که همانا راه انداختن جنگ های ناعادلانه و ارتجاعی می باشد، متوسل می شوند تا بدین وسیله هم به منافع درازمدت خود دست یابند و هم خواسته ها، مطالبات بر حق و مبارزات اصلی مردم را به حاشیه رانده و به انحراف کشاندن مبارزات توده ها را پیش ببرند.

واقعیت این است که مبارزات دلیرانه، اعتراضات و اعتصابات کارگران و زحمتکشان دو کشور سرسپرده ایران و اسرائیل به

کمک آنان به قدرت نشانده شدند. به همین دلیل هم رضا پهلوی منفور و طرفدارانش با تمام سر سپردگی و نوکری اربابان جنگ و سرمایه، هیچ جایی در میان مردم کشورمان ندارند. شعار "مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر" در قیام های مردمی کشورمان، تلاش ها و هوجی گری بیهوده آنان را به تصویر کشاند و بار دیگر جایگاه اصلی این لمپن ها و خائنین یعنی زباله دانی تاریخ را نشان داد.

در خاتمه باید اشاره کرد، جنگ رژیم صهیونیستی اسرائیل با رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی، جنگی ارتجاعی بود که کاملا در جهت تامین منافع امپریالیست ها و علیه کارگران و زحمتکشان دو کشور بوده. در شرایطی که دشمنان اصلی کشور ما امپریالیست ها و سرسپردگان شان می باشند روشن است که هیچ نیرویی که متعلق به صف مردم است چنین جنگی را تایید نخواهد کرد و همچنین رسانه ها و تبلیغاتی که سعی در به انحراف کشاندن مبارزات اصلی مردم را دارند با اراجیفی مانند رژیم چنچ و تائید دخالت های تجاوزگران و امپریالیست ها را نسخه برداری می کند هیچگاه به نفع کارگران، زحمتکشان و توده های ستمدیده کشورمان نمی باشد.

رهایی، دمکراسی و آزادی مردم ایران از زیر سلطه دیکتاتوری عنان گسیخته حاکم، فقط و فقط با مبارزات انقلابی مردم و به دست مردم آگاه و مبارز و ستمدیده، تحت رهبری طبقه کارگر میسر خواهد شد.

**نابود باد امپریالیسم، صهیونیسم و
بنیادگرایی اسلامی!
مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم
جمهوری اسلامی!
زنده باد انقلاب توده ها برای
نان، مسکن، آزادی و استقلال!
اکبر نوروزی- مرداد ۱۴۰۴**

به اصطلاح وطن پرستانی که در شرایط کشتار مردم بی دفاع زیر بمب های رژیم صهیونیستی اسرائیل شیرینی پخش کردند، با پرچم اسرائیل و زیر پرچم اسرائیل رقصیدند، شادی کردند، جشن گرفتند و هورا کشیدند و ثابت کردند که دشمنان قسم خورده کارگران، زحمتکشان، زنان، کودکان، جوانان و مردم در بند رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی هستند.

از تبعات جنگ ۱۲ روزه آدمکشان حرفه ای که جشن و شادی را به محفل سلطنت طلبان منفور خارج از کشور آورد، تشدید سرکوب ها، بگیری و بندها، زندان ها و همچنین اعدام ها را شاهد بوده ایم.

رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی با اعلام آتش بس بر شدت بگیر و بندها افزود و با اتهامات دروغین "جاسوسان اسرائیل" افراد و جوانان مبارز را دستگیر و روانه زندان ها کرد بطوریکه اکنون نیروهای سرکوبگر و بسیجی ها در هر گوشه و کنار کشور با دستگیری مخالفین رژیم و جوانان آگاه و مبارز، جو شدید امنیتی و خفقان را بوجود آورده اند همچنین بسیاری از افراد دستگیر شده مبارزین و جوانانی هستند که در قیام های توده ای سالهای اخیر فعال و شرکت داشته و از طرف وزارت اطلاعات رژیم شناسایی و دستگیر شده و به شکنجه گاه های قرون وسطایی رژیم منتقل شده اند، از میان دستگیر شدگان، جنایتکاران رژیم، تعدادی از آنان را آشکارا و در رسانه های خود با عنوان جاسوسان اسرائیل معرفی کرده و اعدام نمودند و تعدادی دیگر از این افراد هنوز در خطر اعدام قرار دارند.

**حقیقت این است که سلطنت طلبان
منفور برای رسیدن به قدرت در خدمت
هر جنایتکاری قرار می گیرند تا سر
سپردگی و نوکری خود را ثابت کنند. در
طی جنگ ۱۲ روزه، رضا پهلوی
منفور سر دسته لمپن ها، تمام قد در
کنار جنایتکاران امریکا و اسرائیل
ایستاد. این جریان منفور و منحط در
کشورمان همیشه با قدرت های
امپریالیستی بوده و با پشتیبانی و**

**کار بیارن"، " اینها میگفتن سران رژیم
رو بزیم مردم میان بیرون"، " از
اسرائیل، ربع پهلوی، ترامپ حرف
راست شنیده نمی شه"، "یادت رفته
گفتی خانواده من مهمتر از ملت برام
هستند" و غیره.**

حقیقت این است که مردم آگاه و مبارز میهن مان، دوستان و دشمنان خودشان را به خوبی می شناسند و هیچگاه به یک پادوی دیگر امپریالیسم اجازه خودنمایی نخواهند داد تا بار دیگر مردم کشور را هر چه بیشتر به منجلاب فقر و بدبختی، بیکاری، زندان، جنگ و دیگر پدیده های زشت اجتماعی و ضد انسانی در یک سیستم سرمایه داری وابسته بکشاند. ربع پهلوی منفور، سر دسته سلطنت طلبان لمپن، بی شرمانه از حملات نظامی امریکا و اسرائیل و کشته شدن انسان های بی دفاع و بی گناه استقبال کرده و آن را فرصتی مناسب برای "رژیم چنچ" که مطلوب برخی از اربابان جنایتکارش می باشد را در دستور کار خائنانه اش قرار داد.

اما تجربه دردناک و ردیلانه سیاست رژیم چنچ در کشورهایمانند عراق، لیبی، سوریه و افغانستان به مردم نشان داد که طرفداران چنین سیاست های فریبکارانه مانند سلطنت طلبان و دیگر نیروهای پروامپریالیست با اتخاذ چنین سیاست هایی در طرف دشمنان مردم قرار گرفته اند. به اصطلاح وطن پرستانی که مزدور و مجری سیاست های قدرت های سرمایه داری و رژیم نژاد پرست اسرائیل هستند. به اصطلاح وطن پرستانی که چشم و امیدشان برای آزادی و دمکراسی در ایران به متجاوزین خارجی دوخته شده و به هیچ وجه غم نان و مسکن توده ها را نه می فهمند و نه می خواهند بفهمند. به اصطلاح وطن پرستانی که در بحبوحه حملات مرگبار رژیم صهیونیستی اسرائیل و انتشار تصاویر مرگ کودکان بی گناه در زیر آوارها، همسر خائن رضا پهلوی منفور با انتشار هشتگ "اسرائیل بز" حمایت اش را از اسرائیل و وطن پرستی اش را به مردم ایران ثابت کرد.

نگاهی به کتاب خاطرات رفیق مادر... از صفحه ۱۷

و اما خاطرات مادرشایگان، بیانگر شخصیت زنی است که به جرات می توان گفت حضور و موجودیتش در طول خاطرات بیانگر مجموعه تمامی ظلم و ستمی است که یک زن و مادر در جامعه ای طبقاتی و مردسالار می تواند با آن درگیر باشد و رفیق فاطمه سعیدی (مادر شایگان) زنی بوده است که علیرغم آن همه رنج و درد و ستم و انواع و اقسام فشار های اجتماعی و فرهنگی، ضمن ارتقا و رشد خود به یادگیری و خواندن و نوشتن پرداخته و با مطالعه و کسب آموزش سیاسی، برای خود انگیزه ای بغایت قوی و استوار فراهم نموده است و همین امر، یعنی برخورداری از آگاهی سیاسی عمیق، انگیزه ای قوی و اراده ای وصف ناشدنی از وی چنان زن مقاوم و برجسته ای ساخته بود که تمامی شکنجه گران و آدمخواران ساواک را به رغم همه وحشیگریشان عاجز و ناتوان ساخته بود.

محمود آذری- ۲ آگوست ۲۰۲۵

لیست کمکهای مالی به چریکهای فدایی خلق ایران



آمریکا

- ۱۲۰ دلار مادری از تبار رنج، همیشه از بیداری
- ۱۲۰ دلار کتاب خاطرات رفیق مادر
- ۱۰۰ دلار برای کتاب رفیق مادر
- ۱۰۰ دلار دانه و جوانه

انگلستان

- ۲۰ پوند رفیق امیر پرویز پویان
- ۲۰ پوند رفیق بیژن مجنون
- ۲۰ پوند پاتنه آ
- ۵۰ پوند رفیق خشایار سنجری
- ۵۰ پوند روح انگیز دهقانی

هلند

- ۱۲۵ یورو چریک فدایی خلق، رفیق کبیر، مسعود احمدزاده
- ۱۲۵ یورو چریک فدایی خلق، رفیق احمد زبیرم

گزارشی از یک حرکت مبارزاتی کمیته حمایت از کارگران و زحمتکشان ایران - هلند



۱۵ آگوست یادآور یکی از سیاه ترین روزهای تاریخ افغانستان است، روزی در سال ۲۰۲۱ که با تعویض طالبان مزدور با رژیم مزدور کرزای بازگشت دوباره به قدرت این دارو دسته مرتجع توسط امپریالیستها (به رهبری آمریکا) مشخص می شود. طالبان در نخستین ساعات سلطه خود، فرمان هایی صادر کرد که زندگی توده های ستمدیده افغان بویژه زنان را به زندانی بی کلید و حتی شکنجه بارتر از قبل بدل ساخت؛ ممنوعیت رفتن دختران به مدرسه، ممنوعیت کار برای زنان در بسیاری از عرصه ها، ممنوعیت خروج از خانه بدون همراه مرد، و ده ها محدودیت زن ستیزانه دیگر که هدفی جز حذف زنان از فضای عمومی و اجتماعی و سرکوب تمام جامعه نداشت. در حقیقت، طالبان در همان روز ورودش، زنان افغانستان را زنده بگور کرد، نه در خاک، که در چهاردیواری تحمیلی اش. امسال در سالگرد این روز سیاه، آکسیونی اعتراضی با شعار "Black Day- WomenAid Afghanistan" در میدان دام آمستردام برگزار شد. این گردهمایی به ابتکار برخی زنان مبارز افغانستانی و برای دفاع از حقوق زنان، افشای ماهیت طالبان و اعتراض به هر گونه تلاش دولت هلند برای به رسمیت شناختن این گروه ارتجاعی سازماندهی شد.

کمیته حمایت از مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران - هلند که فعالین چریکهای فدایی خلق ایران بخشی از آن هستند پس از اطلاع از این حرکت، برای ابراز همبستگی با مبارزات دموکراتیک زنان افغانستان و علیه طالبان و قدرتهای امپریالیستی و افشای سیاست های ارتجاعی و ضد انسانی شان و همچنین علیه برسمیت شناختن این دارو دسته مزدور و مرتجع توسط دولت هلند در این آکسیون شرکت کردند. کمیته، بر دفاع از حقوق تمامی

ادامه در صفحه ۱۰

آدرس پست الکترونیک
E-mail: ipfg@hotmail.com

فیس بوک سازمان
Siahkal Fadayee

کانال تلگرام
@BazrhayeMandegar

اینستاگرام
BazrhayeMandegar2

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران
با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت
از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!